

تحقیقی پیرامون وجه تسمیه برخی آبادی های

شهرستان مرغه

سعيد ستارزاد

سال ۱۳۹۲



تقدیم:

به مردم عزیز مراغه

نشانه آواها

برای نگارش درست نام‌های ویژه و واژگان محلی، از نشانه‌های آوایی (فونتیک) کمک گرفته‌ایم، که برابر فارسی هر یک، به شرح زیر است:

h	ح، ه	a	آ
x	خ	ā	آ، ع
d	د	e	إ
r	ر	i	ای
z	ض، ظ	o	أ
ž	ژ	u	او
	ش	ū	اوو
q	غ، ق	ō	أ
f	ف	,	همزه، ع وسط
k	ک	b	ب
l	ل	p	پ
m	م	t	ت، ط
n	ن	s	ث، س، ص
v	و	j	ج
y	ای، ی	č	چ

راهنمای آوانگاری حروف لاتین (به ترتیب الفبای لاتین)

لاتین		فارسی	لاتین		فارسی
بزرگ	کوچک		بزرگ	کوچک	
Ā	ā	آ	M	m	م
A	a	اَ	N	n	ن
B	b	ب	O	o	اُ
C	c	ج	Ö	ö	اوْ
Ç	ç	چ	P	p	پ
D	d	د	Q	q	ق
E	e	اِ	R	r	ر
F	f	ف	S	s	س، ث، ص
Ğ	ğ	غ	Ş	ş	ش
G	g	گ	T	t	ت، ط
H	h	ح، ه	U	u	او
İ	i	ای [کشیده]	Ü	ü	او
I	ı	ای [کوتاه، صدایی بین ای و ا]	V	v	واو
J	j	ژ	Y	y	ی
K	k	ک	X	x	خ
L	l	ل	Z	z	ز، ذ، ظ، ض

پیشگفتار

حمد و سپاس بی کران بر آن که از دریای دانش خویش قطره‌ای بر بنده‌ی جهول خود چشایید و وجود وی را به زیور خرد آرایید تا به واسطه عقل و ادراک راه شناخت در پیش گیرد و نسبت به کنز مخفی عالم، معرفت حاصل نماید که زیباترین معارف، معرفت نسبت به خالق مطلق می‌باشد. خالقی که بر بنده‌ی درمانده منت نهاد و از دریای لطف و احسان خود در نهاد او نهال عقل بنهاد.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ و همه اسماء را به آدم آموخت (سوره بقره، آیه ۳۱). یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های هویتی هر منطقه، آبادی و شهری اسم آن است. این اسامی که اکثر آنها قدیمی هستند، بصورت گنجینه‌ای از معارف گوناگون ادبی، تاریخی، فلسفی و اسطوره‌شناسی هستند، که غبار زمان بصورت پوششی از رمز و راز آنها را در برگفته است. در صورتی که غبار زدوده و رمزها و رازها گشوده گردد، نور روشنی بخش این گنجینه‌های درخشان، افق‌های تاریک ذهن انسان امروزی را روشن ساخته و او را در شناخت تاریخ، فرهنگ و زبان گذشتگان یاری خواهد نمود.

اسامی قدیمی شهرها، آبادی‌ها، کوه‌ها و رودها به صورت شفاهی و سینه به سینه به ما رسیده‌اند، از مهم‌ترین اسناد تاریخ، فرهنگ و زبان گذشته‌های دور نیاکانمان می‌باشد. نام‌ها به تأثیر از عوامل جغرافیایی اطلاق می‌شوند و ریشه در نام موضوعات گوناگون دارند. جای‌نام‌ها با هویت ملی و پیشینه‌ی تاریخی یک جامعه و سرزمین در ارتباط هستند؛ نام‌ها جزئیاتی از فرهنگ و تاریخ و ادبیات یک منطقه را با خود منتقل می‌کنند و مانند تحولات و رویدادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بیان‌کننده‌ی اهداف، گرایش‌ها، بینش، عملکرد افراد، گروه‌ها و جوامع یک سرزمین هستند. گونه‌شناسی جای‌نام‌ها به عنوان بررسی ریشه‌شناختی نام‌های جغرافیایی نقش مهمی در شناخت نام‌ها و در نتیجه بررسی واقعیات تاریخی و فرهنگی دارد. مراغه از آنجایی که سرزمین با قدمت کهن دارد، از جای‌نام‌های جغرافیایی با گونه‌ها و زیرگونه‌های متعددی نیز برخوردار است. شناخت گونه‌های جای‌نام‌ها در انجام تحقیقات تاریخی بویژه از منظر تاریخ اجتماعی و فرهنگی اهمیت بسیار دارد و این تحقیق می‌کوشد مقدمه‌ی هر چند کوتاه به برخی اسامی جغرافیای شهرستان از منظر ریشه‌شناسی داشته باشد.

در خاتمه ذکر این نکته شایان دقت می‌باشد؛ از آنجایی که این محصول فکری، زاده‌ی ذهن انسانی است و انسان نیز همواره قرین سهو و لغزش، پس قدر مسلم این نوشتار نیز عاری از خبط و خطا نخواهد بود از این جهت از تمامی خوانندگان تیز بین و نکته سنج تقاضا می‌شود با راهنمایی‌ها و پیشنهادهای علمی خود در برطرف ساختن اشتباهات و سهوهای رخ داده این جانب را مورد لطف خویش قرار دهند.

سعید ستارنژاد

۱۳۹۲ خورشیدی

شماره تماس ۰۹۱۴۸۲۸۹۵۱۲

مقدمه

یکی از مباحث بسیار مهم و جالب در تحقیقات فرهنگی و جغرافیای تاریخی، ریشه‌یابی نام شهرها و آبادی‌ها است. انسان به ویژه در دوران باستان به این مسئله مهم توجه خاص داشته و کوشش می‌کرد مظاهر دینی، فرهنگی، طبیعی، قومی و جغرافیایی خود را با نشانه تقدس و احترام، در نام‌گذاری شهرها و آبادی‌های سرزمین خود، جلوه‌گر سازد. از این رو نام‌هایی که بر روی شهرها و آبادی‌های مراغه گذاشته شده است، به هیچ وجه اتفاقی و تصادفی نبوده و هر یک یادآور رویدادی تاریخی و یا ویژگی خاص جغرافیایی است که از نظر تاریخی و فرهنگی بسیار مهم و ارزشمند می‌باشند و در صورتی که درست ریشه‌یابی شوند، برخی از گوشه‌های تاریک و نهفته تاریخ و فرهنگ مردم منطقه باز شناخته و روشن خواهد شد. این تحقیق با روش بررسی‌های میدانی و مصاحبه در آبادی‌های منطقه و منابع کتابخانه‌ای با کمک علم اتمولوژی، دلایل ایجاد اسامی خاص برای برخی جای‌نام‌های منطقه را جسته و گامی در جهت شناخت تاریخ این منطقه فراهم نموده است. در شکل‌گیری اسامی جغرافیایی شهرستان مراغه موقعیت خاص جغرافیایی بیشترین تأثیر را گذاشته است و آن را در قالب زبان شیرین ترکی بروز داده است.

یکی از مهم‌ترین وجوهی که در بررسی تاریخ روستاها همواره یک محقق باید به آن اهتمام ورزد نگاه به روستا از منظر اتمولوژیک است. از آنجا که هر منطقه‌ای در ساخت و بافت زمانی و مکانی مورد نظر خود معنا می‌یابد، بررسی نام هر منطقه مستلزم یافتن رابطه دلالت میان لفظ و معنا در تاریخ و کاربرد آن است. دایره‌المعارف بریتانیکا معتقد است: دانش ریشه‌شناسی در ابتدا با کوشش علمای دینی و برای یافتن معنای واقعی واژه‌های عهد عتیق به وجود آمد (فدائی مهربانی، ۱۳۸۸: ۱۸۰). از مشخصه‌های بارز اتمولوژی توجه به روش‌های واژه‌شناسی تاریخی، زبان‌شناسی مقایسه‌ای و توجه به ریشه لغت‌ها است. از دید واژگانی، ریشه‌شناسی از اصطلاح فرانسوی *Etymologie* گرفته‌برداری شده است. این اصطلاح در زبان انگلیسی *Etymology*، در آلمانی *Etymologie* و در لاتین *Etymologia* است، از اصل یونانی *Etymologia* "درست" و "معنای حقیقی واژه" *Logia* "بحث" و "شناخت" گرفته شده و در مجموع، عبارت است از شناخت معنای حقیقی واژه (بختیاری، ۱۳۹۰: ۲۶). امروزه، این اصطلاح هم به معنای ریشه و اصل کلمه‌ها و هم به معنی دانشی به کار می‌رود که به بررسی ریشه کلمه‌ها می‌پردازد (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۱۱؛ ذاکری، ۱۳۷۲: ۳۸۵-۳۸۶). در زبان فارسی نیز این واژه - همان گونه که گفته شد بر اساس واژه‌ی فرانسوی یاد شده ساخته شده است؛ یعنی ریشه (اصل، پایه و اساس، بنیاد) + شناسی. کاربرد این واژه در فرهنگستان دوم رواج یافته است و به مجموعه اطلاعات مربوط به اصل و منشأ واژه و همچنین به علمی اطلاق می‌شود که بدان می‌پردازد. در لغت‌نامه دهخدا به نقل از تعریف‌های جرجانی آمده است: «بیرون آوردن کلمه‌ای از کلمه دیگر بشرط آنکه در معنی و ترکیب با هم مناسب و در صیغه مغایر باشند (دهخدا، ذیل واژه اشتقاق). با این تعریف، اشتقاق معادل «Derivation» می‌شود و یکی از انواع واژه‌سازی خواهد بود که خود یکی از مکانیسم‌های مورد مطالعه تئوری ریشه‌شناختی است.

پایه علم اتیمولوژی جدید را «سر ویلیام جونز»، قاضی انگلیسی، نهاده است. وی در سال ۱۷۸۶ در برابر انجمن آسیایی کلکته خطابه‌ای ایراد کرد که در آن زبان‌های لاتین و یونانی و سنسکریت و فارسی را از یک اصل اعلام کرد. از این زمان عده‌ای از دانشمندان در منشأ زبان‌ها و ارتباط آن‌ها با هم به پژوهش پرداختند. ماکس مولر آلمانی در این زمینه کارهای وسیعی ارایه کرده است. او یکی از پایه‌ریزان هندشناسی و پژوهش‌های تطبیقی و سنجشی آیین‌ها در دانشگاه‌های غربی بود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۱۲).

جای‌نام یا نام‌های جغرافیایی بخش مهمی از میراث فرهنگی به شمار می‌روند که به "تاریخ زنده" شهرت یافته‌اند (خیراندیش، ۱۳۸۲: ۳-۴). این موضوع هم می‌تواند نشان‌دهنده اهمیت نام‌های جغرافیایی در میراث‌داری تاریخ محلی، منطقه‌ای و ملی و هم فراروی آینده مکان‌های جغرافیایی در نقش جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌شان باشد. جای‌نام‌ها دلالت بر چگونگی پدیداری آبادی‌ها و شهرها عناصر کالبدی چون کوی‌ها، گذرها، کوچه‌ها، خیابان‌ها و میادین، عناصر معماری وابسته به شهرها، روستاها، معابر و ... دارد که در دل تاریخ برجای مانده‌اند. این ایده، نشان دهنده تأثیر اعلام در بیان گذشته‌ی هر شهر و آبادی است. شناخت نام‌ها به بررسی تاریخ اجتماعی و فرهنگی کمک می‌کند؛ زیرا یک نام هم شاخص و معیار شناخت است و هم از یک واقعیت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی سخن می‌گوید. جای‌نام‌ها هم مانند تحولات و رویدادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بیان‌کننده اهداف، گرایش‌ها، بینش، عملکرد افراد، گروه‌ها و جوامع است. از همین رو دگرگونی‌ها و تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هم در نامگذاری تأثیر دارد و بر اساس تغییرات نام‌ها می‌توان تغییر و تحول جامعه را بررسی کرد (باستانی، ۱۳۹۲: ۲۲).

جای‌نام یا نام‌مکان، اصطلاحی است عمومی که یک دسته از نام‌های خاص ویژه‌ی مکان‌ها (اعلام جغرافیایی) را از دیگر اعلام باز می‌شناسد. جای‌نام در زبان انگلیسی Toponym و Place name است. همچنین از واژه Onomastics (نام ریشه‌شناسی) نیز برای موضوع مطالعه‌ی نام‌های خاص به صورت عام استفاده می‌شود که قاعدتاً اعلام جغرافیایی را هم شامل می‌شود. در همین راستا Onomastic کسی است که درباره‌ی اعلام (نام‌های خاص) و بویژه نام‌های اشخاص تحقیق می‌کند (New Oxford Dictionary, 1998: → Onomastic)، اما این واژه را در حوزه‌ی پژوهشی جای‌نام‌ها هم بکار برده‌اند.

عوامل گوناگونی باعث شده وضعیت جای‌نام‌های شهرستان مراغه در گستره‌ی موضوعی - مفهومی و شناختی وسیع‌تر قرار گیرد: پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی - تمدنی، تنوع شاید اقلیمی، پیوند با سایر اقوام، قرار گرفتن در مسیرهای ارتباطی و عوامل دیگر باعث شده تا این منطقه در بیشتر شئون و از میان در جای‌نام‌ها استثنای کم نظیری داشته باشد. از این رو بناچار باید گفت که ارائه هر شکل از گونه‌شناسی و ریشه‌شناسی جای‌نام‌ها در شهرستان مراغه، باز هم نواقصی خواهد داشت.

جای نام‌ها در مراغه بنا به ویژگی‌های بسیار گونه‌گون هستند؛ از این رو گونه‌شناسی و ریشه‌شناسی جای نام‌ها در مراغه نیازمند مطالعات میان‌رشته‌ای و گسترده برای به دست دادن الگوی در شناخت انواع گونه‌های نام مکان‌ها و بررسی ریشه‌شناختی این نام مکان‌ها ضمن کشف عوامل نام‌گذاری است. از این منظر که تحولات و رویدادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تأثیر دارد و براساس تغییراتی که در نام‌های تاریخی رخ می‌دهد، می‌توان روند تغییر و تحول در جامعه را بررسی کرد. مهاجرت‌ها، رخدادهای طبیعی، جنگ‌ها، داستان‌های عامیانه و... می‌توانند ریشه‌ی نام‌گذاری‌های تاریخی باشند که هر کدام سابقه و تاریخچه مختص به خود را در طی ادوار حفظ کرده است. از آنجا که نام‌ها در پیوند با هویت اجتماعی، فرهنگی، محلی و ملی هستند، جای نام‌شناسی می‌تواند نقش مهمی در فرایند شناخت هویت ملی و همچنین رویکردهای اداری - سیاسی و اجتماعی - فرهنگی در چشم‌انداز آینده داشته باشد. فرایند نام‌گذاری در پیوند با عوامل سیاسی و اداری، در تأثیر جغرافیای طبیعی بر نام‌های تاریخی، در تأثیر رخدادهای اجتماعی - قومی، در نام‌گذاری آرامگاهی - مذهبی و همچنین نامگذاری‌های اشخاص اساطیری یا تاریخی بر مکان‌ها صورت می‌گرفته است.

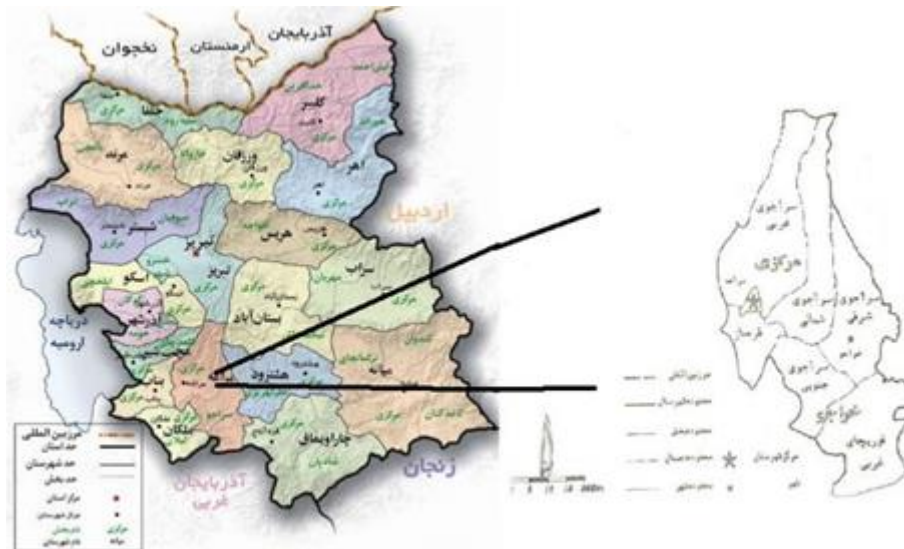
شهرستان مراغه

شهرستان مراغه در استان آذربایجان شرقی با ۲۰۵/۱۳۷ نفر جمعیت و ۵۳۸۸ کیلومتر مربع مساحت^۱، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر استان آذربایجان شرقی پس از تبریز است. شهر مراغه در ۱۳۵ کیلومتری مرکز استان قرار دارد (اطلس گیتاشناختی استان‌های ایران، ۱۳۸۶: ۳۹۱). طول و عرض جغرافیایی آن ۴۶ درجه و ۱۶ دقیقه در ۳۷ درجه و ۲۴ دقیقه است (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۹). مراغه در جنوب غربی استان، و کنار رودخانه صوفی‌چای و در مشرق دریاچه-ارومیه بر دامنه جنوبی کوه سهند قرار گرفته است. مراغه از شرق به شهرستان هشتروند (سراسکند)^۲ و از غرب به دریاچه ارومیه و بُناب و از شمال به ارتفاعات سهند و از جنوب به مِلکان و میان‌دوآب (مروارید، ۱۳۶۰: ۱)، و در شمال غرب با شهرستان بستان‌آباد از جنوب شرق با شهرستان چاراویماق و از شمال غرب با شهرستان اسکو و عجب‌شیر هم‌جوار می‌باشد. این شهر، مرکز شهرستان مراغه و یکی از ۱۹ شهرستان استان آذربایجان شرقی در مسیر راه‌آهن تهران - تبریز واقع شده است (مهندسین مشاورین نقش محیط، ۱۳۸۵). و جلگه مراغه توسط کوهستان سهند از جلگه تبریز جدا می‌شود (خام‌اچی، ۱۳۷۰: ۴۵۴).

شهرستان مراغه از چهار بخش، چهار شهر و چهار دهستان و ۳۲۹ آبادی برخوردار است (یکانی‌زارع، ۱۳۸۴: ۸۴)، بخش‌های شهرستان مراغه بنام‌های بخش مرکزی، بُناب، عَجَب‌شیر و مِلکان و چهار دهستان بنام‌های دیزج‌رود، سَراجو، بُنَاجو و گاودول تقسیم شده است (مروارید، ۱۳۶۰: ۴۱). دهستان بناجون در بخش بناب، دهستان دیزج‌رود در بخش عجب‌شیر، دهستان گاودول در بخش ملکان و دهستان سراجو در بخش مرکزی مراغه قرار دارد (خام‌اچی، ۱۳۷۰: ۴۶۱). براساس آخرین تقسیمات کشوری شهرستان مراغه دارای دو بخش مرکزی و سراجو، ۶ دهستان، ۱۵۸ آبادی دارای سکنه و ۱۳ آبادی خالی از سکنه می‌باشد.

^۱ - در درگاه اینترنتی فرمانداری شهرستان مراغه؛ این شهرستان با وسعتی معادل ۲۱۸۵/۶۵ کیلومتر مربع ۴/۸ درصد از کل مساحت استان آذربایجان شرقی را به خود اختصاص داده است و از این لحاظ رتبه سیزدهم را بین شهرستان‌های استان دارا می‌باشد.

^۲ - نام اصلی شهر آذران بوده که بعدها به سراسکند تغییر پیدا کرد و امروزه با نام شهرستان هشتروند شناخته می‌شود.



نقشه شهرستان مراغه به تفکیک بخش‌های تابعه

مبانی تحقیق

۱- در این تحقیق در هر بحث، اولین واژه‌ی کاربردی اسامی روستاها در منابع فارسی و نوشتاری است و دومین واژه‌ی کاربردی اسمی است که توسط مردم منطقه در مورد آن مکان استعمال می‌شود. سومین واژه‌ی کاربردی نیز آوانگاری همان واژه‌ی اول (واژه‌ی کاربردی توسط مردم) با الفبای ترکی لاتین می‌باشد.

۲- در این تحقیق اسامی روستاهایی که تا حدودی امکان ریشه‌شناسی را داشته است مورد بررسی قرار داده، اسامی برخی روستاها قابل بررسی و مطالعه نبوده صرف نظر شده است.

ابتدا قبل از ورود به بحث لازم دیده شد که نظری بر چند اصطلاح حوزه‌ی اتیمولوژی انداخته شود:

انوماستیک "Onomastic":

علم چگونگی به وجود آمدن نام حیوانات، گیاهان، اشیاء و ضرورت یا نظام‌مندی این قبیل اسامی را گویند.

توپونیم "Toponym"

علم چگونگی یا نظام‌مندی نام‌گذاری هر آنچه که در ارتباط با زمین "جغرافیا" می‌باشد. که به کمک علوم جغرافیا، تاریخ، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و باستان‌شناسی را گویند.

در این تحقیق اسامی روستاهای ریشه‌یابی شده که از نظر مطالعات باستان‌شناسی بسیار مهم هستند؛ روستاهای که با داشتن آثاری از هزاره دوم ق.م. تا دوره صفوی نقش مهمی در تاریخ منطقه دارند. این روستاها عمدتاً در مجاورت منابع آبی شکل گرفته و تپه‌های تاریخی ثبت شده این روستاها، عصر مفرغ تا صفوی را نشان می‌دهد. از همین رو این تحقیق می‌تواند در باز شناسی تاریخ شهرستان مراغه مثمر ثمر باشد. اسامی روستاها به ترتیب حروف الفبا می‌باشد.

اسامی روستاهای شهرستان مراغه

الف. بخش مرکزی

۱- سراجوی شمالی

تازه کند علی آباد	تازه کند قاسم- خان	آقاجری	چوان باغ	خلیفه کندی	داش آتان	دیورزیم	سرگیزه	شلیلوند	علو کندی
علی آباد	قرآتلو	قرطاول	قیه بولاغی	کامل آباد	کرج آباد	کرده ده	کهجوق	کهلان	گشایش
گل	گل تپه	مردوق	مغانجیق	میمونق	هرق	ینگجه			

تازه‌کند / تَزَ کَند (کَت) / *Tāza kənd*

تازه‌کند اسم چند روستا در شهرستان مراغه می‌باشد. تازه‌کند از نظر لغوی اسمی مرکب می‌باشد، که از واژه‌های تازه و کَند تشکیل شده است. تازه در فرهنگ لغت به معنی جدید و نو می‌باشد. معادل ترکی آن؛ ویشیل، یئنگی، یئنی (شاهمرسی، ۱۳۸۸: ۲۷۳) می‌باشد. کَند: به معنی روستاست. از معادل‌های دیگر ترکی روستا: کۆی و دَرَمَنه می‌باشد.

به آبادی‌های جدید الاحداث در جوار آبادی‌های قدیم تَزَه‌کَند (تازه‌کند) به معنی روستای جدید اطلاق شده است و به علت زیاد بودن تعداد آبادی‌های جدید و برای جلوگیری از اشتباه در شناسایی و مشخص شدن دقیق آنها اسامی یا صفات دیگری به تَزَه‌کَند افزوده‌اند و گاهی وقت‌ها اسم روستای مجاور که بزرگتر از تازه‌کند بوده اطلاق می‌شود مانند: روستای تازه‌کند چلان که به دلیل مهاجرت بخشی از مردم روستای چلان به محل امروزی روستای تازه‌کند چلان به این نام شناخته شده است، که ساکنان اصلی روستای تازه‌کند چلان از اهالی روستای چلان سفلی می‌باشد. تازه‌کند قاسم خان: روستای شخص قاسم خان از مالکین بزرگ منطقه گرفته شده است.

آقاجری / آغاجری / *Ağacəri*

آقاجری یکی از طوایف مهم در دوره صفوی بوده که ردپاهای از این طایفه مهم آقاجری، امروزه در لرستان و کهگیلویه قابل مشاهده است. در کتاب سفرنامه تاریخی لرستان چنین آمده است: طوایف این منطقه از سه طایفه بزرگ بنام‌های آقاجری، باوی و جاکلی تشکیل می‌شدند، به نظر می‌رسد طایفه آقاجری در دوره صفویه به این منطقه مهاجرت کردند و در تاریخ منتظم ناصری نیز از طایفه آقاجری مطالبی اشاره شده است (جدی، ۱۳۷۶: ۶۹). در مقاله جناب آقای دکتر خالقی مقدم اشاره شده که آقاجری در منطقه قبچاق و در کنار رود ولگا زندگی می‌کردند که بعدها به ایران مهاجرت کردند (جدی، همان). تیره‌های ایل آغا جئرلی بعد از ۱۳۰۰ ه. ق که حدود ۸۰۰ خانوار بودند تعدادی در بهمان و آغا جاری و هفتگل ساکن شده و تعدادی دیگری با تغییر نام به طایفه‌های داراشورلو و بویوگ کشکولی پیوستند (جدی، همان). مختلف قوملاردان بیر شهر آدی، مینوَرِسکی بؤلگه آغاجری لرینین قیزیلباش طایفالارینا منسوب بیلیر، تورک بؤلگه لرینده بیرچوخ یئر آدی: بیناب، دیواندره، ساین قالا، مراغا، هشتَری، تبریز و قئیدار دا کند آدی (جعفر زاده، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

در مورد وجه تسمیه آقاجری در کتب مختلف چنین آمده است:

در فرهنگ آذربایجانی به فارسی، آغا به معنی بزرگ و سرور. آغاج: درخت، چوب معادل ۶ کیلومتر، آغاج‌لی به معنی پر درخت، دارای چوب دستی (بهزادی، ۱۳۶۹: ذیل واژه آقا).

در فرهنگ لغات فارسی به ترکی استانبولی، آغا، بای و بای افندی ترجمه شده است. بای لقب بزرگان یا نوعی مقام برای بزرگان است. همچنین به بای افندی نیز ترجمه کرده است که تأکیدی بر بزرگی آغا می‌باشد (کانای، ۱۳۷۴: ذیل واژه آقا).

نتیجه: نام روستا برگرفته از طایفه‌ای ترک زبان می‌باشد.

چوان‌باغ / چاوان‌باغ / çavan Baq

روستای چوان‌باغ از دو کلمه چوان و باغ تشکیل شده است.

باغ به معنی محلی که درخت در آن باشد، معادل ترکی آن باغ، ائلچین (شاهمرسی، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

"چی" / "چو" / "چا" در اسامی روستاهای: آلماچووان، چاوان، چیکان، چاناغ بولاغ و... قابل مشاهده است.

"چی" بیشتر به عنوان پیشوند در اسامی بکار می‌رود که در آنها عنصر آب دخیل است به عنوان مثال: چای (رودخانه)، چاولان (آبشار)، چيله مه (آب زدن)، چاییر (نوعی گیاه که در اطراف رودخانه می‌روید)، چیللو (برنج آب کشیده شده)، چیم (گیاه چمن که در اطراف رودخانه می‌روید)، چیممک (حمام کردن)، چیی (خام، چیزی که آبش گرفته نشده) و... (فرهنگ لغت دیل‌دنیز، ۱۳۸۶؛ شاهمرسی، ۱۳۹۰؛ بهزادی، ۱۳۶۹؛ فرهنگ لغت سنگلاخ، ۱۳۸۸).

بایستی افزود "چ" بعضاً به "س" تبدیل می‌شود، که در لغت‌نامه دیل‌دنیز اشاره شده است: یئنی سای؛ نام رودخانه ای است در آسیای مرکزی که همان یئنی چای است، سیحون (سی هون) که چای هون است، یعنی رودخانه هون (دیل‌دنیز، ۱۳۸۶، ذیل واژه یئنی سای). "چیس" به معنی مه، هوای مه‌آلود که به صورت سیس نیز تلفظ می‌شود.

"ی" بعضاً به "و" تبدیل می‌شود؛ به شعری از عباس توفارقانی که در کتاب ادبیات شفاهی آذربایجان نوشته دکتر هیئت آمده است اشاره می‌شود. "آدم عاشیق عباس، یثیم تیفارقان، گاهدان آغلا، گاهدان یادا سال منی (ادبیات شفاهی آذربایجان، جواد هیئت). در اصل نام شهر توفارقان است که به صورت تیفارقان نوشته شده است. از میان تحول و تغییرات آوایی ترکی بیش از همه تبدیل آوای گرد به راست است که در مقایسه لهجه‌های مختلف بسیار مشاهده می‌شود. آواهایی که در آذری گرد تلفظ می‌شود، در میان خلیج‌ها راست تلفظ می‌شود (گۆز ← گیز، گۆل ← گیل)

در خود ترکی آذری نیز در میان گویش‌های مختلف همین اختلاف مشاهده می‌گردد: بوز (یخ) ← بیز، بوغدا (گندم) ← بیغدا، زورنا (شیپور) ← زیرنا، سوپا (کره الاغ جوان) ← سیپا و... (دیل دنیز، ۱۳۸۶: ۲۶).

چی/چو/چا + لان/آن

چی در اول چیلان بنا به موارد اشاره شده در بالا هم می‌تواند تبدیل به "سی/سو/سا" شود و هم می‌تواند "چو" شود.

به موارد ذیل توجه شود.

چای: رود، چایلاق: بستر و اطراف رودخانه/ بصورت سای نیز آمده است، سای هون / سیحون (لغت نامه دیل نیز، دیل واژه سای هون).

چاولان: بو کلمه چاو کلمه سیندن آلیناراق اوجا یئردن تۆکولن و سس وئرن سویا دئیلیر، آبشار (فرهنگ ارک، دیل واژه چاولان).

چامیر/ چامور: گل، چامورلی: گل آلود (فرهنگ آذربایجانی به فارسی بهزادی، دیل واژه چامیر).

چولان: چایین و سویون دییینه گویهرن بیر نوع جلبک (فرهنگ ارک، دیل واژه چولان).

چاوون: نهر باشد (فرهنگ سنگلاخ، دیل واژه چاوون).

چيله مه: سه پمه، یاغما، شئحله تمه، نه میش له مه (فرهنگ لغت داشقین، دیل واژه چيله مه).

سای: سان، سانا، سیرا، ده نیزین - چایین دایاز یئرله ری (فرهنگ داشقین، دیل واژه سای).

نتیجه

"چی"/"چا" / "چو" می‌تواند به معنی محل که در آن آب وجود دارد باشد و اگر بهتر بگوییم "چای" را همان "سای" در نظر بگیریم می‌توان چنین گفت: "چو" بصورت "سو" نیز می‌تواند درآید، و "سو" به معنی آب است. چو/چی/ چا به معنی محلی که در آنجا آب جریان دارد و احتمالاً کوتاه شده "چای" بوده است که در گذر زمان به صورت "چی" در آمده است.

چلان/ چیلان/چالان/ سیلان/ سوؤلان.

چی به معنی آب/ رودخانه + لان پسوند مکان

بنابراین چاوآن، چیلان، چیکان، آلمانچوان و... به معنی روستاهای که در مجاورت آب شکل گرفته‌اند.

خلیفه کند / خَلَفَ کَند / *Xālfā kənd*

خلف و خَلَفه در زبان ترکی همان خلیفه‌ی عربی است که به معنی جانشین و قائم مقام می‌باشد (بهزادی، ۱۳۶۹: ۵۲۵). همچنین از واژه‌ی خلفه به عنوان اسم مردم نیز در قدیم استفاده می‌شده است (سیمین‌فر، ۱۳۷۸: ۱۳۲). بنابراین آبادی خلفه‌کندی یعنی روستای منسوب به شخص خلفه (اسم شخص) می‌باشد. با روستاهای خلفه‌لی و خلفه کمال در شهرستان میانه هم‌معنی می‌باشد.

داش آتان / داش آتان / *Daş atan*

داش در اسامی روستاهای داش آتان، داش‌بولاغ بازار، داش آلتی در شهرستان میانه، داش کسن در آذرشهر، داشلی یئر، داش‌دیبی، مالا داشی در خراجو و... بکار رفته است. داش آتان از دو واژه داش به معنی سنگ و صخره می‌باشد (بهزادی، ۱۳۶۸: ۵۴۲).

آتان: از ریشه آتماق به معنی انداختن و پرتاب کردن است (دیل دنیز، ۱۳۸۶: ۵۰).

داش آتان: به معنی روستای سنگ‌انداز، روستای صخره

دیورزیم / دَوَزیم / *Dəvəzim*

روستای دَوَزیم از دو واژه دَو و زیم تشکیل شده است.

دَو در اسامی جای‌نام‌های چون: دَو‌بونی، روستای دوه‌داشی در شهرستان میانه، صخره دوه‌داشی در نزدیکی روستای قره‌ناز، صخره دوه‌داشی در ورودی روستای یای‌شهر مراغه استفاده شده است.

دَوَه بعضاً تَوَه به معنی شتر است. صورت قدیم توه/ توئی بوده است و از مشتقات تو/ تاو/ تَوو به مفهوم پیچیدن، کج شدن و کجی می‌دهد (دیل دنیز، ۱۳۸۶: ۴۴۷). دوه داشی در فرهنگ آذربایجانی فارسی به معنی سنگ بزرگ و پهن معنی شده است (بهزادی، ۱۳۶۹: ۳۹۷).

زیم/ زین: شاید واژه زین/ زیم در اصل سین/ سیم بوده است، تحولات حروف عبارت است از تبدیل یک صامت به صامت دیگر. این تحول در ترکی شیوع فراوانی دارد. س ← ز (در اول یا آخر کلمه): سُرنا ← زورنا، سهراب ← زُهراب، خروس ← خُوروز، نرگس ← نرگیز و... (دیل نیز، ۱۳۸۶: ۲۸). سین در ترکی قدیم به معنی قد، هیکل و بالا معنی می‌داد (کاشغری، ۴۹۸). سین در ترکیب جای‌نام روستای آوارسین کلیر و سین‌آب شهرستان بستان‌آباد دیده می‌شود.

سین: به معنی هیکل و اندام، قبر، در دوره عثمانی به معنی قبر و مزار بکار رفته است.

نتیجه

دوه به معنی شتر و در اصطلاح دوه داهی به معنی سنگ بزرگ، و اگر زین/زیم را به معنی بالا و هیکل در نظر بگیریم شاید مفهوم اسطوره‌ای داشته، و مفهوم روستای بزرگ (قبر بزرگ مرد) یا قرار گیری در بالادست رودخانه معنی دهد، الله اعلم.

سرگیزه / سرگیز (گئیکه) / *(Sargica) Sargiza*

سرگیزه / گئیکه از دو واژه سر/ سار و گیزه/ گئیکه تشکیل شده است. سار، که به شکل "سر" نیز در می‌آید به معنی محکم می‌باشد. این واژه، در هر دو شکل بیان شده، در ترکیب تعداد زیادی از اسامی اشخاص و اماکن و روستا به چشم می‌خورد (چاپلی، ۱۳۸۳: ۱۳۸). سر در توپونیم سراجو؛ کهن‌ترین متنی که به منطقه سراجو مراغه اشاره کرده حمدالله مستوفی نویسنده قرن ۷-۸ هجری قمری است: مراغه از اقلیم چهارم است، شهری بزرگ است، ماقبل دارالملک آذربایجان بود.... ولایتش شش ناحیت است: سراجو، بناجون، دیزج رود و گاودول و هشترو و.... (مستوفی، ۱۳۳۱: ۱۰۰). سیرکآوا (سرکار آباد)، سراس‌کندی، سرآب (سراو در متون تاریخی)، سرعین، سردرود، شاید در سرج و.... بکار رفته است. گستره‌ی کاربردی این کلمه، وسعت بیشتری داشته و از آسیای میانه تا آذربایجان را شامل می‌شود. بارتولد می‌نویسد: مرکز نوگای‌ها شهر سارایجیک (سارای جیق) یعنی سرای کوچک بود (بارتولد، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

سرعین/سرئین: مرکب از دو واژه سر فارسی و عین عربی به معنی محل چشمه، از ریشه سارقین نیز گفته‌اند. در تاریخ مجمع البلدان از اطراف اردبیل و دامنه‌ی سبلان، از آب گرم‌های گرفته تا دره‌ای بنام ساری‌دره یاد کرده‌اند. ساری‌دره در شمال ساری‌قیه (سرعین کنونی) واقع است. ساکنان آن به خاطر وجود سنگ‌های به رنگ زرد آتش‌فشانی زرد رنگ در قدم به قدم سرعین نام ساری‌قیه را برای این شهر انتخاب کرده بودند (اسدالهی، ۱۳۸۱: ۹). شهر سردرود وجه تسمیه خود را از پادشاه اورارتویی گرفته است، حمدالله مستوفی در کتاب معروف خود یعنی نزهةالقلوب می‌نویسد سراو شهریست از شرق سبلان مایل به قبله افتاد چو هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب است از کوه سبلان برخیزد و به دریاچه چی چست (ارومیه) ریزد. مردمان این شهر سفید چهره‌اند و سنی مذهب. یاقوت حموی این شهر را «سراو» یا «سرو» ضبط کرده و گوید در سال ۶۱۷ هجری مغول به آن شهر حمله کرد آن شهر خراب شد و بیشتر اهالی کشته شدند. مورخین نیز سراب را سراو ذکر کرده‌اند که در کنار رودخانه سراو بنا شده و از این نام اسم شهر را سراو یا سراب گذاشته‌اند جغرافی‌نویسان قدیم به جای نام سراب لغت سراو را ذکر نموده‌اند. ابن حوقل در وصف این شهر گفته است سراو شهری است نیکو و دارای چند آسیاب و گرداگرد آن مزارع غله خیز و باغستان‌ها پر فراگرفته و مهمانخانه‌ای پاکیزه و بازارهای خوب دارد.

با توجه به مطالب عنوان شده در مورد وجه تسمیه برخی شهرها نظریات مختلف ابراز شده است، که نمی توان وجه-تسمیه روستای سرگیجه را به درستی پیدا کرد. در فاصله چند کیلومتری شمال روستای سرگیزه، روستای یئنی گئجه قرار گرفته است. وجه تسمیه روستای یئنی گئجه (به توضیح روستای یئنی گئجه رجوع شود) به معنی روستای تازه/تازه کند است. بنابراین احتمالاً سرگیزه با روستای یئنی گئجه از نظر معنی (ریشه شناسی) ارتباط داشته باشد.

بر اساس قواعد زبان ترکی س ← ز تبدیل می شود، در این صورت سرگیزه ← زر گیزه

زَر در اسامی روستاهای زرنق در شهرستان هریس، زره نه شهرستان میانه، زرنق در سراب و... بکار رفته است. در لغت نامه دهخدا زرنک به معنی بزرگی و حشمت و جاه و جلال معنی شده است. در فرهنگ لغت معین زرنک به معنی تازه و جدید آمده است (فرهنگ معین، ذیل واژه زرنک).

شیلوند / شُلُود (شُلُوت) / *Šoləvəθd*

در کتاب پناهیان به چاپ سال ۱۳۵۰ نام روستا را به صورت شیلوند ذکر کرده است (پناهیان، ۱۳۵۰: ۳۵۷).

اسم روستا از دو واژه شیل/ شُل و وت/ وات/ واد/ وند تشکیل شده است.

ش ← س: شيله ← سیلله (سیلی زدن).

چ ← ش: چالاق ← شلاق، چؤر ← شؤر، چلمه ← شلمه (دیل دنیز، ۱۳۸۶: ۳۰).

شیل/ سیل/ چيله/ چول. "وند" پسوند می باشد: مرنند (مَرَت).

علو کندی / آلو کُند / *Alo kənd*

نام اصلی روستا احتمالاً آلو کندی یا علی کندی است.

در زبان ترکی، واژه ی آل معانی متعددی، از جمله خورشید و قرمز دارد. آل، نه تنها به طور مستقل، بلکه در تعداد زیادی از کلمات مرکب نیز می خورد. در بین خلق های ترک زبان، افرادی وجود داشتند که زن زائو را از آل – آل می ترساندند. ترکمن ها به این گونه افراد آل چی یا آل سو می گفتند (چایلی، ۱۳۸۳: ۳۸). واژه آل در ساختن بسیاری از اسامی امروزی نیز نقش اساسی داشته و آنرا می توان در ترکیب تعداد زیادی از نام ها مشاهده کرد. از این اسامی، می توان به موارد زیر اشاره کرد: دهستان مهران رود روستاهای آلانق و آلوار، روستای آماس، آل قیشلاخی شهرستان میانه، آلوار تبریز و... بکار رفته است.

آل در فرهنگ لغت‌های ترکی معانی چون: سرخ، حیل، تبار و... (بهزادی، ۱۳۶۹: ۱۱۴ - ۱۱۵) بکار رفته است. سیدعلی اوف "آل" را به معنی بلند، قدرتمند، نیرومند و سرخ معنی کرده است (سیداوف، ۱۳: ۴۲۷).

نتیجه

اگر نام روستا را آل در نظر بگیریم، بایستی مفهوم اسطوره‌ای برای آن قایل شد؛ روستای خورشید یا روستای که در ارتفاع واقع شده است. اما شاید نام روستا از اسم شخص خاص (علی) گرفته شده باشد. همانند روستای علیوان مراغه.

آل‌کندی ← روستای که در ارتفاع شکل گرفته

علی‌کندی ← نام خاص

قره آتلو / قره آتلی / *Qara atli*

قارا: قره، سیاه، مشکی، سیاه پوست، خشکی مقابل دریا (لغت نامه آذربایجانی به فارسی بهزادی).

قارا: سیاه، و در ترکیبات معانی دیگری یافته است مانند قارا چمن به معنی دشت وسیع (چمن‌زار وسیع) (لغت نامه دیل‌دنیز، اسماعیل هادی).

قارا: در فرهنگ لغت‌ها شاهمرسی، ارک و... نیز به همین معانی را دارد.

آت: اسب

آت: اسب از کلمات قدیم ترکی آمده است و قبل از آن کلمه یونت (*Yunt*) به کار می‌رفته است (دیل‌دنیز، اسماعیل هادی).

آت به نظر می‌رسد دلیل نام‌گذاری این حیوان به آت ریشه در کلمه آتلماق به معنی پریدن است از آنجایی که اسب موقع رفت حالت پریدن به خود می‌گیرد به همین دلیل نام حیوان را آت (ریشه آتلماق) گذاشتند.

آت در فرهنگ شفاهی آذربایجان بخصوص در آتابابا سؤزلری زیاد به کار می‌رود: آتی اودوزوب چولونا گووه نیر (اسب را باخته به جل او می‌نازد)، آتی ایتیریپ نوختاسینی آختاریر و...

قره در فرهنگ لغت معین: (قَ رَ) [تر.] (ص .) سیاه.

فرهنگ لغت عمید: صفت ترکی به معنی [qare] سیاه.

آت: در فرهنگ لغت‌های فارسی مستقلاً یافت نشد.

نتیجه

قره آتلو: اسب سیاه رنگ یا به تعبیر دیگر اسب بزرگ. به نظر می‌رسد قارا آتلو شاید نام ایل محلی بوده (مثل ایل قارا پاپاق) و یا مردم منطقه به کار اسب مشغول بودند.

قرطاول / قرتوول / Qar Tol

جای نام روستای قرطاول از دو کلمه قَر/ قار و توول تشکیل شده است. قَر در اسامی روستاهای قره‌کند، قاراجه قایا، قره بورق، قره‌لر (قارالار)، قره‌بابا خراجو (قاراجی)، قارمانلی و قارا قایا در شهرستان میانه، قره‌آقاج و... دیده می‌شود. قارا علاوه بر معنی سیاه در مفهوم بزرگ نیز بکار می‌رود، مانند قره‌دنیز (کارا دنگیز) ← دریای سیاه (بزرگ)، قره چمن ← چمن وسیع، قره‌بابا ← بابای بزرگ و مسن.

در صورتی که قارا آغاج را اسمی مرکب در نظر بگیریم، قارا در زبان ترکی علاوه بر معنی سیاه به معنی بزرگ نیز می‌باشد. بنابراین روستای قارا آغاج به معنی آبادی درخت قارا آغاج، و یا آبادی دارای درخت (سیمین‌فر، ۱۳۸۷: ۲۰۷).

توول: د ← ت

داش ← تاش (سنگ)، آد ← آت (اسم)، چاتیر ← چادیر (چادر) و...

توول احتمالاً ← دوول/ داوول بوده است. تاو/ داو بیر سیرا تورک دیلرینده داغ/ تاغ دئمکدیر (سیداوف، ۱۳۸۳: ۴۸۴).

"واو" دوم احتمالاً "غ" بوده است: اوغماق ← اووماق (خرد کردن)، یوغورماق ← یووورماق (عجین کردن)، یوغورت ← یورت (ماست) و...

نتیجه

قرتوول ← قره داغول/ قره داغیل: روستایی بزرگ در دامنه کوه (تپه)!

قیه بولاغی / قره بولاغی / Qara BUlaq

نام اصلی روستا قارا بولاغی است، که از دو واژه قارا به معنی سیاه/ بزرگ و بولاغ به معنی چشمه تشکیل شده است. روستایی که در کنار چشمه شکل گرفته است.

کامل آباد / کیم ناوا / kim Nava

اهالی منطقه روستای کامل آباد را به صورت کیمن آوا تلفظ می کنند. اسم روستا از دو واژه "کیمن" و "آوا" تشکیل شده است. نام روستا جزء آن دسته از واژگان ناشناخته در منطقه است.

کیم؟ نووا در روستای نووا قابل مشاهده است.

شاید در اصل گون آوا به معنی خورشید گیر باشد، مانند روستای گونه باخان، روستای کونجون میانه به معنی خورشید (سیمین فر، ۱۳۸۳: ۲۷۱).

نتیجه

معنی و اتیمولوژی روستا مشخص نیست، هر آنچه گفته شود صرفاً حدس و گمان می باشد.

کرج آباد / کیرج آوا / Kirc Ava

روستای کرج آباد که در اصل کیرج آوا است به اشتباه کرج آباد نوشته شده است امروزه هم در بین مردم بومی منطقه بنام کیرج آوا شناخته می شود.

کئرج آوا/ کئرجاوان

کئرج: آهک، نوعی سنگ سفید (فرهنگ لغت ارک، اسماعیل جعفر زاده).

کیره ج: آغارتماداشی، آغارتما اونو (فرهنگ سوزلوک داشقین).

کرج: گچ بود به عربی حص (فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ، مهدی خان استرآبادی، محمدزاده صدیق).

کیرج: گچ، سنگ گچ (فرهنگ آذربایجانی به فارسی بهزادی).

کیرج آوا: به معنی روستایی آهکی یا روستای سفید رنگ

کُرده ده / کوردِ ده / Kürda Deh

کورده ده اسم روستاهایی در بخش ترکمن چای، مراغه، ماکو، بستان آباد به صورت کوردکنندی، کوردلر ایلخچی و... می باشد.

کُور، در لغت هم به معنی آب کُر که خاصیت پاک کنندگی دارد و هم به معنی گندم خرمن شده قبل از جدا کردن کاه است. مفهوم دانه ی گندم از واژه کُور، از لغت کُروشنه به معنی گاودانه نیز می آید. اما، آنچه از منابع قدیمی معلوم می شود "کُور" در دوره های قدیم به جهان زیرین یا کوه اطلاق می گردیده است (چایلی، ۱۳۸۳: ۲۰۷).

نتیجه

کورده ده: به معنی روستایی در دامنه کوه

کهلان / کُهلان / kohlän

حرف "ک/ که/ کُهل" را در اول اسامی برخی روستاهای شهرستان مراغه مثل؛ روستای کُهی، کُهجوق (کهجیق)، کُوهول بولاغی، کهلان و غیره قابل مشاهده است.

به نظر می رسد حرف "که/ کهل" مخفف کُوهول است.

کُوهول: غار، خانه زیرزمینی (فرهنگ لغت سوزلوک، بهزادی).

کُوهول: غار، خانه زیرزمینی، کاها (فرهنگ لغت شاهمرسی).

کُوهول: [اصلی کویول ائالراق "اول" اکی ایله دوزلمیش کلمه دیر و معناجا کُوی لوک و یئرلشمک اچون اولان ماغارا اوچون سؤیله نیب، هادی] ماغارا، آغیل، غار (فرهنگ ارک، اسماعیل جعفرزاده).

کهلان [ک] [ع ص، ا] ج کهل . (متنهی الارب) (آندراج) (ناظم الاطباء) (اقرب الموارد). رجوع به کُهل شود (دهخدا، لغت نامه).

نتیجه

کُوهلان نام روستای است در مراغه که در یک موقعیت کوهستانی شکل گرفته است. با توجه به وجود روستاهای چون: کُهی، کهجوق، کُوهول بولاغی در مراغه که هم ریشه با کهلان است این نتیجه عاید می شود که حرف "که/ کُهل" به معنی غار است و پسوند روستاهای که "که/ کُهل" را دارند معماری صخره ای در آنها قابل مشاهده است. مثل قیرخ کُوهول کهجوق.

با این توضیح کُهلان به معنی روستای که در آن غار (معماری صخره‌ای) وجود دارد.

کهلان: مکان وجود غار

کَهجوق / کَهجیق *kahciq*

کَه + جوق / جیق: کَه: کُهل. در اسامی روستاهایی چون: کُهل بولاغ، کُهلان، کَهی قابل مشاهده است.

کُهل: غار، خانه زیرزمینی (فرهنگ لغت سوزلوک، ذیل واژه کوهول).

کُهل: غار، خانه زیرزمینی، کاها (فرهنگ لغت شاهمرسی، ذیل واژه کوهول).

کُهل: [اصلی کویول ائالراق "اول" اکی ایله دوزلمیش کلمه دیر و معناجا کُوی لوک و یئرلشمک اچون اولان ماغارا اوچون سؤیله نیب،] ماغارا، آغیل، غار (فرهنگ ارک، ذیل واژه کوهول).

جوق / جیق: پسوند مکان ساز و نسیت. جیلولیق، داشلیق و همچنین روستای مغانجیق به معنی محل مغان و کَهجوق به معنی محل کَه که در اصل کُهل است.

نتیجه

کَهجوق نام روستایی است در مراغه که در یک موقعیت کوهستانی شکل گرفته است. با توجه به وجود روستاهای چون: کَهی، کُهل بولاغی، کُهلان در مراغه که هم ریشه با کَهجوق است این نتیجه حاصل می‌شود که حرف "کَه/ کُهل" به معنی غار است. باید نکته مهمی را یاد آور شویم که در نام روستاهایی که پیشوند و پسوند "کَه/ کُهل" دیده می‌شود معماری صخره‌ای در آنها قابل مشاهده است:

کشایش / کوش آیش / *Kush Ayes*

نام اصلی روستا در اسناد تاریخی به صورت کشایش که از دو کلمه کُش و آیش تشکیل شده است.

به یاری نام‌های اماکن جغرافیائی (توپونیمیک) و تا حدی نام قبایل (اتنونیمیک) میتوان ترکیب نژادی مردم سرزمین را در ادوار گوناگون تاریخ آن و محل استقرار گروه‌های نژادی را تعیین کرد. همچنین در بررسی اسامی، نامی را که خود مردم محل خویشان را بدان می‌خوانند از آنچه همسایگان (ممکن است بر اساس غرض‌ورزی، مزاح و... بنامند) مشخص کرد. و نام‌های اماکن ممکن است از زبان ساکنان قدیمی باقی بماند. البته منظور آن نیست که ساکنان قبلی به کل نابود شدند بلکه منظور تغییرات زبانی که ممکن است در طول تاریخ اتفاق افتند. پسوند و پیشوندهای؛ ای (i)،

آب، آب (ab-ap)، ش (sh) در هزاره دوم و هزاره اول ق.م. در اسامی جغرافیایی بسیار متداول بوده است. به عنوان مثال: اوش کایا، اوشیشا، اوئیش دیش، او آئوش، یارلاگاش، لائراب و... احتمالاً تأکید می‌کنم احتمالاً ریشه‌ی واژه روستای کوش آئیش (Kush Ayeshe) ریشه در واژه‌های هزاره اول ق.م. که در بالا ذکر شد داشته باشد. به سخن زبان شناسان تعدادی از اسامی جغرافیایی یک سرزمین، باقی مانده زبان‌های مردمان باستان است. و شاید واژه کوش آئیش (گشایش) یادگاری از دوران کهن باشد.

گل / گُل / Gol

گل در فرهنگ لغت‌های ترکی به معنی استخر و برکه است.

گل تپه / کول تپه / Kül Təpə

نام اصلی روستا کول تپه که از دو کلمه کول و تپه تشکیل شده است. گل تپه (کول تپه)؛ نام روستایی در شهرستان بیجار استان کردستان، خلخال، مراغه، همدان، ورامین و... می‌باشد.

تپه‌های خاکستری به قلم سفرنامه جکسون: بیش از ده دوازده تا از این تپه‌ها درست در کنار ارومیه قرار گرفته است و می‌گویند که شصت و چهار تا از این تپه‌ها در پیرامون دریاچه ارومیه دیده می‌شود. قسمت بیشتر آنها در دشت ارومیه و در قسمت جنوبی دشت سلدوز پراکنده است اما در شمال سلماس (شاهپور) از این تپه‌ها سراغ نداریم. این تپه‌ها از طبقات عظیم خاکستر مخلوط با خاک درست شده است و در بسیاری از موارد خاکسترها را بر روی تپه‌های کوچک طبیعی ریخته‌اند. «در واقع به زحمت می‌توان پشته‌ای را در دشت سراغ کرد که معمولاً آن را بدین وسیله که گفتیم به مقدار بسیار عظیمی برنیزراشته باشند». مردم محل همه به اتفاق این تپه‌ها را «تپه‌های آتش پرستان» می‌خوانند. با اینهمه نباید بعضی از تپه‌های فراوانی را که در پیرامون دریاچه ارومیه قرار دارد، مانند قوم تپه در «مایان» که از تبریز چندان دور نیست با تپه‌های آتش پرستان اشتباه کرد زیرا با سهولت می‌توان تپه‌های معمولی را «تپه‌های خاکستر» پنداشت. مردی که نخستین راهنمای من بود چون دیده بود که بدین موضوع دلبستگی دارم بر من منت نهاد و قوم تپه را «آتشگاه» خواند و حال آنکه آن تپه توده‌ایست از ریگ و محتملاً هرگز آتشگاه زرتشتیان نبوده است... با مطالعه‌ای که در مورد تپه دیکاله کردم و از تحقیقاتی که درباره تپه‌ها به عمل آوردم به این نتیجه رسیده‌ام که خاکستر بودن آنها را باید نسبی انگاشت. از این روی می‌پندارم که دکتر وارد^۱ هرچند آنها را ندیده است اما حق با اوست که تصور می‌کند این تپه‌ها بیشتر از «خاک رس ممزوج با خاکستر که املاح شوره‌دار مربوط به ترکیبات آلی

vard.¹

آنها را اشباع کرده است» ساخته شده‌اند و او از روی یکی از حجاری‌های بابلی نشان می‌دهد که چگونه این تپه‌ها درست می‌شده است. وضع این پشته‌ها و تپه‌ها گواهی می‌دهد که برفراز آنها پرستشگاه‌هایی برای پرستش آتش ساخته بوده‌اند، و حتی اگر جزئیات عقاید مردم محل را در این باره بپذیریم باز این حکم در جای خود درست و استوار است. مردم محل همگی به اتفاق این برآمدگی‌های عظیم خاکستری را نتیجه تراکم خاکستر آتشگاه‌ها می‌دانند و معتقدند که این خاکسترها به مرور دهور روی این تپه‌ها نشسته و قشر بسته است.

وجه تسمیه کول تپه

وجه تسمیه روستا به دلیل وجود تپه‌های تاریخی است که در آنها قطعات شکسته سفال به همراه خاکستر می‌باشد این خاکسترها باقی مانده آتش‌سوزی‌هایی را نشان می‌دهد که طی قرون مختلف به این ناحیه یورش‌های صورت گرفته و موجب ویرانی و از هم پاشیدگی اجتماعات انسانی در این مناطق شده است. تپه‌های خاکستری دوره‌های مختلف تاریخی از مفرغ، آهن گرفته تا دوره‌های معاصر را شامل می‌شود و در مطالعات تاریخی مناطق بسیار مهم و داده‌های خوبی را حفظ کردند. در کتاب ایران‌ویج نوشته فره‌وشی به اشتباه این تپه را به آیین زرتشت نسبت داده شده است.

مردق / موردو / Mordi

رودخانه مردوق که در اصطلاح محلی مُردی چای نامیده می‌شود از کوه‌های سهند سرچشمه گرفته و پس از مشروب ساختن اراضی شرق مراغه در قسمت علیا بطرف جنوب غربی سرازیر شده و پس از مشروب ساختن اراضی ناحیه گاودول به دریاچه ارومیه می‌ریزد. موردی چای به طول تقریبی ۱۰۰ کیلومتر از بلندترین دامنه‌های جنوبی سهند، از جام داغی و دره بایندر سرازیر شده با جریان تند در کوهستان حرکت می‌کند و دره عمیقی برای خود حفر نموده و رسوبات زیادی را با خود حمل می‌نماید. جریان آن به طرف جنوب بوده از مشرق کوه چم، قوسی تشکیل داده و مسیر خود را بطرف آبادی‌های کردعلی، آقاجری، امیر آباد و غیره تغیر می‌دهد و پس از طی مسافتی جاده ملک کندي (ملکان) به میاندو آب را قطع کرده و پس از مشروب ساختن قسمتی از اراضی ملک کندي از آنجا جریان پیدا کرده و از قچاق گذشته به شاخه‌ای از زرينه رود خود را می‌رساند. حجم آب سالیانه آن در حدود ۱۰۷ میلیون متر مکعب است. این رودخانه تقریباً یک رودخانه فصلی است و در طول تابستان تقریباً آب آن خشک می‌شود.

بررسی‌های باستان‌شناسی حوضه‌ی رودخانه موردی چای بسیار مهم است و تپه‌های مهمی از ادروار مختلف تاریخی در حاشیه رودخانه قابل بررسی است. امید است در آینده با بررسی‌های دقیق بخش مهمی از باستان‌شناسی منطقه مراغه روشن شود.

مور+ دو/ دی + چای

چای: رودخانه

مور: [فا] قیرمزی و گوی (ماوی)، رنگلرین قاریشماسینان اله گلن رنگ (فرهنگ ارک، اسماعیل جعفر زاده).

مور: ۱- آذ. (قره داغ) مزه گس ۲- کیه. رنگ نیلی و لاجوردی (سن)، بنفشه. مورالمق (بدن) کبود شدن. مور در مفهوم به رنگ دریا (دیل دنیز، اسماعیل هادی).

مور: بنفش، ارغوانی / مور گول: گل بنفش رنگ / موردو: مرداب، گل و لجن / موران [مغ] رودخانه (فرهنگ لغت شاهمرسی).

مور: بنفش، ارغوانی / موردو: مرداب (فرهنگ آذربایجانی فارسی بهزادی).

دو / دی (دیقریال دوق): به صورت یدی در برخی اسامی محل ها و غیره باقی مانده است. مثل: قاریاغدی (نام آبادی)، گون دوغدو (نام آبادی) و... در قدیم: قاردی، اومدی، و... (دیل دنیز، اسماعیل هادی).

نتیجه

موردو یا موردی نام رودخانه‌ای در مراغه که امروزه آبادی نیز به همین اسم باقی مانده است. بنا به توضیحات به نظر می‌رسد نام رودخانه به دلیل رنگ خاکش به صورت "مور" دیده می‌شود به این اسم نام‌گذاری شده است همان طوری که رودخانه قیزیل اوزن به دلیل سرخی ماسه‌ها به نام قیزیل اوزن نامیده می‌شود و یا آب درمانی ساری سو به دلیل زردی خاک (سنگ) به ساری سو مشهور شده است.

در پایان اشاره می‌شود در کتب جغرافیای باقی مانده از اسامی دیگر رودخانه قیزیل اوزن به نام موران برخورد می‌شود به طوری که حمدالله مستوفی در کتاب خود اشاره می‌کند که آب سفید رود را ترکان هولان موران خوانند. و در کتاب جغرافیای مفصل ایران نیز از سفید رود بنام آماردی قدیم نام می‌برد. که به نظر می‌رسد با لفظ "موردو" هم‌ریشه است.

نتیجه

بخاطر رنگ آب موردو گفته شده است.

مغانجیق / مُغانجیق / Möganex

در خانقه نگنجد اسرار عشق و مستی

جام می مغانه هم با مغان توان زد (حافظ شیرازی).

مغان: مغان. [م] (ا) جِ مَغ. رجوع به مَغ شود. مغان در اصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند که مقام روحانیت منحصرأ به آنان تعلق داشت. آنگاه که آیین زرتشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد مغان پیشوایان دیانت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را به همان عنوان قدیمی که داشته‌اند یعنی آترونی می‌بینیم اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً این طایفه رامغان می‌خوانده‌اند.

نام روستایی بر سر جاده سلماس به خوی. مرکب از دو کلمه مغان (طایفه ای از آذربایجانیان که روحانیون زرتشتی عمدتاً از این طایفه بودند) و پسوند جوق که علامت تصغیر می‌باشد، شاید اسکان طایفه مغان در این منطقه سبب نامیدن این منطقه به مغانجیق شده است (تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان، دکتر ملک زاده دیلمقامی).

وجه تسمیه مغان به عقیده جمعی از محققین، بدان جهت است که سالی یکبار پیشوایان آیین زرتشت در آنجا گرد می‌آمدند (مغان نگین آذربایجان، احد قاسمی). در کتاب مغان در گستره تاریخ نیز کلمه مَغ و مغان را مرتبط با آیین زرتشتی دانسته است؛ در ادامه نیز چنین اشاره کرده: در عصر حاضر مردم بومی منطقه بخصوص عشایر شاهسون مغان را آران نیز گویند و کلمه‌ای است که در مقابل بیلاق گفته می‌شود (مغان در گستره تاریخ، عزیز اله قلمی).

مغانجیق نام روستا و تپه‌ای باستانی در شمال سلماس... "مَغ" ها طبقه‌ای خاص از مردم بودند که در بین اقوام التصاقی - ترک وجود داشتند و اینان به کارهای روحانی و غیب گویی و فالگیری می‌پرداختند که بعدها با رواج دین زرتشت در بین این اقوام به مفهوم خادمان دین و روحانیون زرتشت نیز بکار گرفته شد جزء دوم کلمه: "آن An" از علامت و نشانه‌های قدیمی جمع در ترکی است که علاوه بر آن به صورت پسوند و در مکان و سرزمین نیز می‌باشد (بناهای باستانی سلماس، مهرداد رحمانی اهرنجانی).

نتیجه

مَغ + آن + جیق / جوق

مَغ: یکی از طوایف ماد که بعدها با ورود زردشت جزء روحانیون این دین شمرده می‌شوند

آن: پسوند مکان

جیق / جوق: از پسوندهای تصغیر مکانی است برای مثال قالاچیق (واژه‌های اساطیری آذربایجان، صمد چایلی).

مغانجوق: محل مَغ

هرق / هئره / Hera

هئره در فرهنگ لغت‌های ترکی به معنی یال کوه (دیل‌دیز، ۱۳۸۶: ۷۸۹).

ینگجه / ینگنجه / Yengica

ینگجه روستاهای در شهرستان میانه، مراغه، همدان و... می‌باشد. ینی گنججه از دو واژه ینی و گنججه تشکیل شده است.

ینی: تازه، جدید، نو، ینی ایلینیز موبارک (فرهنگ آذربایجانی فارسی بهزادی).

ینی: تازه، نو، ینگجه به معنی محل جدید نام چند آبادی در منطقه قره داغ و سایر مناطق (ئیل‌دیز، اسماعیل هادی).
گنججه: شب (فرهنگ آذربایجانی فارسی بهزادی).

گنججه: شب، گنججه نین عرضه سینی حضرت سلیمان اوخویار (دیل‌دیز اسماعیل هادی)

ینگجه: ینی جه (فرهنگ ارک، اسماعیل جعفرزاده).

کتاب "ینگجه زادگاه من": مولف محترم، جناب آقای جلال سیفی آورده است: «ینگجه = ین (از ریشه‌ی کلمه‌ی ینیب گلیب) یعنی پایین رفتن + گلیب، یعنی آمدن و این نتیجه‌گیری بدین معنی است که برخی از اهالی روایت می‌کنند که مردانی در این بخش زندگی می‌کرده‌اند که تنها شب‌ها به این محل می‌آمدند و روزها به مبارزه، کار و یا برای پرداختن به امور دیگر از محل خارج می‌شدند». (لابد در مورد همه‌ی روستاهایی که اسامی آنها ینگجه است - و تعدادشان هم کم نیست و افزون بر ۲۰ روستا را شامل است. باید پرسیده شود که در همه‌ی این روستاها آیا...)
مردانی در این بخش زندگی می‌کرده‌اند که تنها شب‌ها به (این) محل می‌آمدند و روزها به مبارزه، کار و یا برای پرداختن به امور دیگر از محل خارج می‌شدند... که نام روستا ینگجه نام‌گذاری شده و از ریشه‌ی کلمه‌ی "ینیب گلیب" به اضافه "گنججه" یعنی "پایین رفتن + آمدن" + "شب" به وجود آمده است!؟»

فرهنگ اسامی روستاهای آذربایجان شرقی: چایلی تمامی اسامی "ینگجه" از توابع شهرهای مختلف را به صورت "یئجه" ثبت کرده است. وی "ینی" را در معنی خوب و بهتر دانسته و در نتیجه اسم روستا را در مفهوم "مکان خوب و بهتر"، "مکان مناسب" می‌داند. دکتر حسن‌زاده: ینگجه نام روستاهایی از توابع دهستان انگوران شهر ماه‌نشان‌زنجان، همدان، نیشابور، آذرشهر، سرا، مراغه، خوی، اردبیل، عجب‌شیر و رزقان، قزوین، همدان، اراک، مشکین، اهر، سراب، مهاباد، بوکان و چند منطقه‌ی دیگر می‌باشد.

در ترکی معنی "نوین" می‌دهد و از ریشه‌ی واژه‌ی "یئنی" در معنی نوین و جدید می‌باشد. این مدعا علاوه بر فرهنگ‌های ترکی مثل (دیل دنیز- شاهمرسی- ارک و...) در لغت‌نامه‌های فارسی از جمله (دهخدا، عمید و معین) نیز مورد تایید است. از ریشه‌ی همین کلمه به قاره‌ی آمریکا "یئنگه دنیا" گفته می‌شود. این قبیل اماکن در زمان‌های خودشان محل سکونت جدیدی به شمار می‌رفتند و این نام را به خود گرفته‌اند. لازم به توضیح است در تغییر نام این روستا در شهرهای مختلف عموماً نام "یئنگجه" را به "یکجه" تغییر داده‌اند (دکتر حسن جعفرزاده، اتیمولوژی اذرشهر). یئنگیجه اسمی است که از واژه یئنگی به اضافه‌ی پسوند "جه" ساخته شده است. یئنگی در زبان ترکی به معنای نو، جدید و تازه می‌باشد. "جه" در زبان ترکی آذربایجانی پسوندی است که درجه‌ی صفت را کم و زیاد می‌کند، مثل یکجه، کورپه‌جه. بنابراین مفهوم لغوی اسم آبادی، روستای جدید خواهد بود (سیمین‌فر، ۱۳۸۳: ۳۴۱).

نتیجه

اگر یئنگجه را به معنی شب تازه در نظر بگیریم معنای که برداشت می‌شود بسیار نا مفهوم است چرا که دلیل نام گذاری روستا بسیار نا مفهوم است ولی بنا به توضیحات اشاره شده به نظر می‌رسد یئنگیجه به معنی روستای جدید الاحداث است یعنی معادل تازه کند.

یئنگیجه: روستای جدید، محل سکونت جدید.

۲- دهستان سراجوی غربی

اوزبک	اسفستانج	اصفهانجیق	بهنق	تازه کند قشلاق	چای باغ	چوان سفلی	چوان علیا	حاجی کرد	خرمازرد
خطب	سعید آباد	سنوکش	صومعه	طالبخان قره برقع	قشلاق	قوزلوجه	کهق	نوا	
هریس	یای شهر	آهق							

اوزبک / اوزبۀ / *uzbay*

ریشه‌شناسی معنی ازبک

ازبک که در تلفظ عامیانه اوزبی معروف و شناخته است. در ذیل به چند فرهنگ لغت اشاره می‌شود.

اوز بای (*uzbay*) توانا (لغت نامه دیل دینز).

اوزبک: اوز + بک: نیرومند، جسور (فرهنگ لغت ترکی فارسی شاهمرسی)

اوزبک طایفه‌ای است دارای سی دو اوروغ و هر اوروغی منشعب به طوایف متعدد (خلاصه عباسی ۱۳۳ ص فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ استرآبادی).

اوزبک (اوغوز + بگ) ازبکستان جمهوری سینه یاشایان تورک خالقی. اوزبک قالاسی: بو قالا ارومیه گولونون جنوب غربینده قرار تاپ و ۶۱۷ ه ایلینده اوزبک آدلی بیر پهلوانین قالاسی اولموشدو (فرهنگ لغت ارک، اسماعیل جعفر زاده).

ازبک: طایفه‌ای از تاتارها. نام طایفه. مرکب از دو واژه اوز (خوب و یا خود) + بک یا بگ (امیر). به معنی بیک خوب یا خود بیک (فرهنگ واژگان ترکی در ادبیات فارسی، عادل ارشادی فر ص ۳۳).

فرهنگ لغت دهخدا: ازبک. [اُ بَ] (اُخ) طایفه‌ای از تاتار. رجوع به اوزبک شود. مثل ازبک‌ها؛ تشبیهی مبتذل، که از آن بدپیراسته بودن موی بروت و ریش و سر خواهند.

ازبک نام پادشاهی در منطقه آذربایجان در دوره مغولان نیز بوده که بسیار نیرومند بود (حبیب السیر جزو چهارم از ج ۲: ۲۱۰ - ۲۰۹).

با این توضیح می‌توان چنین نتیجه گرفت که اوزبی از دو کلمه اوز + بی تشکیل شده که روی هم رفته شاید بتوان گفت والی روستا امیری بوده بنام اوزبگ که شخصیتی توانا و جسور در منطقه آشان داشته است.

در ضمن قشلاق ازبک ده کوچکی است از بخش شهریار تهران.

نتیجه

احتمالاً از نام طایفه و ایل اوزبک گرفته شده است.

آشان / آشان / Ashan

نام روستای زیبای است در مراغه که باغات فراوان گردو زیبای خاصی به این روستای تاریخی و توریستی مراغه بخشیده است. این روستا در دهستان سراجو غربی بخش مرکزی مراغه واقع شده است.

در ریشه‌یابی روستای آشان باید از محیط جغرافیای حاکم بر روستا بهره جست که نقش کلیدی در شکل‌گیری نام روستا داشته است. کلمه آشان احتمالاً از ریشه آشماق به معنی افتادن گرفته شده است (ستارنژاد ریشه‌یابی روستاهای مراغه) با بررسی جغرافیای روستا این فرضیه تا حدودی اثبات می‌شود روستا در یک محیط صعب‌العبوری شکل گرفته است که در قدیم الایام تردد با سختی صورت می‌گرفت به همین خاطر آشان اشاره است تلویحی به معنی افتادن و در اصطلاح به معنی سخت بودن تردد که مردم موقع رفتن حالتی شبیه افتادن پیدا می‌کردند.

سنگ قبرهای تاریخی در این روستا حکایت از قدمت و اهمیت روستا در دوران باستان دارد. این سنگ قبرها احتمالاً مربوط به دوران صفوی است. نقوش زیبای هندسی با آیات قرآنی این سنگ قبرها نیاز به تحقیقات مفصلی دارد.

امروزه شغل اکثر مردم روستا باغداری و دامداری که در کنار آن به فعالیت‌های زنبور داری نیز مشغول هستند.

آشان ← آشماق

اسفستانج / ایسپستانا / ismastana

ایسپستانا از واژه‌های ایس / ایز و پاس و تانا/دانا تشکیل شده است.

یکی از لغاتی که در ترکیب تعداد زیادی از کلمات ترکی به کار رفته، واژه "اوز" است. این لغت می‌تواند به شکل "اوس" (Us) نیز مورد استفاده قرار گیرد، زیرا حروف "ز" و "س" می‌توانند جایگزین هم شوند. اوس در لغت به

معنی عقل و هوش آمده است. و "اوز" نام طایفه و ایل می‌باشد (چایلی، ۱۳۸۳: ۷۰). مانند قوم اوغوز، اوزبک و... در اسامی روستاهای هوروز، اوزکند، اوزبک و... قابل مشاهده است.

تان/ دان: دان یا به عبارتی تان به معنی فجر و سپیده دم آمده است (دیل دنیز، ۱۳۸۶: ۲۹۱). کلمه‌ی تانری در ارتباط با واژه‌ی تان ساخته شده است (چایلی، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

نتیجه

موقعیت قرار گیری روستا باعث چنین نام‌گذاری شده است! مفهوم تابش خورشید! در کمر کش تپه و رو به آفتاب واقع شده است.

وجه تسمیه روستا چندان مشخص نیست، صرفاً حدس و گمان می‌توان زد...

اصفهانجیق / اسپهانجیق / *Ispahanciq*

ایس / ایز، پهان / پاهان / فاهان / جیق / جوق تشکیل شده است. به توضیحات روستای اسپستانا رجوع شود.

پهرآباد / پهرآوا / *Pehrava*

احتمالاً نام اصلی روستا پوهرآوا که برگرفته از چشمه‌ای است که اهالی روستا سابق در آنجا زندگی می‌کردند بعدها به محل فعلی پهرآباد مهاجرت کردند. و خیلی بعید بنظر می‌رسد با نام اسقف و کلیسا ارتباط داشت باشد. به طوری که امروزه در کنار چشمه پوهربولاغی آثار و شواهدی از سکونت وجود دارد.

پهرآباد ← از نام چشمه پوهربولاغی گرفته شده است

گوی درق / گوی دره / *göy dərə*

دره سرسبز

حاجی کرد / حاجی کورد / Hac Kürd

آجی کورد / آجی کورت: حاجی کرد، نام شخص شاید گرفته شده است.

خرمازرد / خورما زرد / KHorma Zard

جیمز موریه در سفرنامه خود به این روستا چنین اشاره کردند: روز بیست و هفتم به مراغه رسیدیم در سه میلی الکو از روستایی بزرگ و زیبا بنام خرمازرد که در دره‌ای زیبا جای دارد و آب و کشتزارانش فراوان است، گذشتیم و پس از طی سه میل به باروهای مراغه رسیدیم (سفرنامه موریه، ص ۳۳۱).

از دو کلمه خرما و زرد / زت / زد تشکیل شده است.

وجه تسمیه روستا نامشخص؛ شاید محل خرید و فروش خرما: زرد ← زاد ← سات (به قواعد تبدیل ز به ت و س رجوع کنید).

ختب / خَتَب / Xatab

نام چند روستا در مراغه و میانه است. نام اصلی روستا شاید در اصل قاتاب (صادق‌نایی، ۱۳۸۹: ۲۷۱)، بوده که بتدریج ختب/خاتاب شده است.

خاتاب اسمی است که از واژه‌های خات/قات و آب تشکیل شده است. آب آخر واژه‌ی خاتاب به معنی آبادی و پسوند اسم روستا و آبادی در زبان ترکی آذربایجانی می‌باشد. بنابراین خاتاب به معنی آبادی قبیله‌ی خاتای یا آبادی الهه قدرتمند و زورمند می‌باشد. شاه اسماعیل صفوی اشعار ترکی خود را با تخلص ختایی سروده است و همچنین ختایی اسم یک آهنگ آشیقی منسوب به قبیله‌ی خاتای می‌باشد (سیمین‌فر، ۱۳۸۳: ۱۳۱).

سنوکش / سون‌کش / SŪn Keş

اسم روستا از دو واژه سون و کش تشکیل شده است.

سون در فرهنگ لغت‌های ترکی به معنی انتها، آخر می‌باشد (شاهمرسی، ۱۱۹؛ دیل‌دنیز، دیل‌واژه سون؛ بهزادی، دیل‌واژه سون).

کش: عبور کردن، رفتن

نتیجه

روستای سون کئش در انتهای دره‌ای قرار گرفته است، شاید به دلیل موقعیت قرارگیری روستا چنین نامی (سون به معنی انتها) به این روستا اطلاق شده است.

سون کئش: انتهای راه/دره

صومعه / صومۀ / Suma

به توضیح روستای صومعه علیا رجوع شود.

قشلاق / قیشلاق / Qişlax

در فرهنگ لغت دهخدا: قشلاق [ق] (ترکی - مغولی)، جاهای گرم که زمستان در آن به سر برند، و آن را به عربی مشتاه خوانند و ییلاق ضد قشلاق است.

فرهنگ معین: گرمسیر، محل گرم که در زمستان به آنجا کوچ کنند.

قیشلاق: قیشلاما یئری (فرهنگی فارسی آذربایجانی بهزادی، ذیل واژه قشلاق).

قیشلاق: مکان گرم سیری باشد که عشایر مهاجر در آنجا زمستان را بگذرانند (ذیل دنیز، ذیل واژه قشلاق).

قیشلاق: ایستی بؤلگه (فرهنگ ارک، ذیل واژه قشلاق).

قشلاق: قویون و باشقا ائو هیوانلاری نین گتیریپ ساخلاندیغی موته دیل هاوالی و اوتلاقلی قشلاما یئری / گنچیرمک اوچون بیناوه سی اولان یئر: اوبا، کند (آذربایجان تورکجه سی نین ایزاهلی لوغه تی جلد ۳).

نتیجه

قشلاق: روستای گرمسیری در شهرستان مراغه. حال سوال اینجاست چرا نام قشلاق به این روستا اطلاق شده است؟ آیا اینجا عشایر کوچ نشینی بودند؟ همان طوری که اشاره شد قشلاق به معنی محل زمستانگاه مردم عشایر است که چند ماهی از سال را در این محل اتراق می کردند. ییلاق و قشلاق مباحثی است مرتبط با زندگی عشایری که هر جا این دو اصطلاح باشد با زندگی کوچ مواجه هستیم.

در شمال شرقی مراغه دو روستا بنام های قشلاق و یای شهر وجود دارد. قشلاق درست چسبیده به شهر مراغه و یای شهر در حدود ۲۵ کیلومتری مراغه قرار دارد. با مقایسه وضعیت آب و هوای این دو روستا به خوبی شاهد اختلاف

دما در طول ماه‌های سال هستیم؛ یعنی اختلاف دمایی بین روستای قشلاق با روستای یای شهر وجود دارد، حال اگر روستای قشلاق را محل زمستان گاه مردم عشایر در نظر بگیریم تابستان گاه (یای لاق) آنها یای شهر می‌شود.

در منطقه یای شهر عمده شغل مردم زنبور داری و دامداری است نه کشاورزی، چون: زمین کشاورزی بسیار اندک است، باغات سیب و گردو مربوط به دوره معاصر هستند؛ پس اقتصاد مردم به گله‌داری بوده و گله داری مستلزم کوچ است، پس باید محلی برای زمستانگاه در نظر گرفته شود که این محل شاید همین روستای قشلاق بوده است. جالب اینکه امروزه مردم با وجود امکانات فراوان، روزهای سخت زمستان را ترجیح می‌دهند در مراغه باشند تا یای شهر که خود نشان از مهاجرت مردم در زمستان را دارد. از طرف دیگر بی‌شک مطالعه دقیق معماری صخره‌ای باقی مانده در منطقه یای شهر نیز بسیار اطلاعات مفیدی در اختیار قرار می‌دهد.

قوزلوجه / قوزلوجا / *Qızıl Ca*

از دو کلمه قوزل و جا تشکیل شده است. احتمالاً شکل صحیح نام روستا قیزیل جا بوده است. از میان تحوّل و تغییرات آوایی ترکی بیش از همه تبدیل آوای گرد به راست است که در مقایسه لهجه‌های مختلف بسیار مشاهده می‌شود. آواهایی که در آذری گرد تلفظ می‌شود، در میان خلج‌ها راست تلفظ می‌شود (گۆز ← گیز، گۆل ← گیل) در خود ترکی آذری نیز در میان گویش‌های مختلف همین اختلاف مشاهده می‌گردد: بوز (یخ) ← بیز، بوغدا (گندم) ← بیغدا، زورنا (شیپور) ← زیرنا، سوپا (کره الاغ جوان) ← سیپا و... (دیل دینز، ۱۳۸۶: ۲۶).

قوزل ← قیزیل به معنی طلایی و سرخ رنگ می‌باشد. قیزیل جا روستایی در بخش کاغذکنان شهرستان میانه است. بنابراین واژه قیزیل جا به معنی سرخ کم رنگ یا طلایی کم رنگ خواهد بود و اسم روستا از اسم محلی برداشته شده که روستا در آنجا واقع شده است.

کَهِق / کَهِی / *Kahi*

کَهِی ← کوهول ← غار

به کهلان رجوع شود.

نوا / نُوا / Nova

در فرهنگ لغت به معنی بافنده سبد است. شاید معنی و مفهوم دیگری داشته باشد. نوا در جای نام "کیم نوا" آمده است.

هریس / هئریز / Heriz

هریس نام روستاهای از توابع شهرستان شبستر، سراب، مرند، کوثر، مراغه و شهرستانی بنام هریس است. هریس در عامیانه به صورت حئریز و هوروز تلفظ می‌شود. مهم ترین وجه اشتراک در همه این روستاها قرار گیری در یک موقعیت جغرافیای خاص کوهستانی است به طوری که همگی این روستاهای تقریباً در دامنه کوه شکل گرفتند که نمونه بارز می‌توان به روستای هریس در شهرستان مراغه اشاره نمود. که شاید وجه تسمیه هریس مرتبط با جغرافیای حاکم در این روستاها بوده است.

هر+ ایس یا ایز. با توجه به فونوتیک زبانی حرف "س" با "ز" تبدیل می‌شود.

هریس: (معرّب ، ا) طعامی که از گوشت و حبوبات ترتیب دهند و بهترین آن آن است که از گندم و گوشت مرغ سازند (منتهی الارب). طعامی از دانه خردشده و گوشت و در النوادر آمده است: دانه خرد شده بوسیله مهراس پیش از آنکه پخته شود و چون پخته شود هریسه نامند (لغت نامه دهخدا).

هریس در لغت نامه ترکی دیل دنیز، ارک، شاهمرسی و بهزادی یافت نشد. ولی اگر هئریز را به صورت هئر+ ایز ریشه یابی نمائیم:

هئر: پرچین دیوار، یال کوه، دامین هئر سی: لبه دیوار (دیل دنیز).

هئر: پرچین، حصار (لغت نامه شاهمرسی).

هئر: دامین اوستونده دوزه لن بالاجا دووار ۲- اکن یئرلرینین آراسینداکی سینیر، حصار (فرهنگ ارک).

ایز: رد، اثر، نشانه، جای پا (شاهمرسی).

ایز: رد، اثر و نشانه (فرهنگ لغت بهزادی).

هئریز به معنی اثری از دیوار

نتیجه

در لغت نامه دهخدا همان طور که اشاره شد هریس به معنی نوعی طعام است و در لغت نامه‌های ترکی معنی که افاده می‌شود اثری از دیوار و دامنه کوه است ولی معانی اشاره شده بعید به نظر می‌رسد وجه تسمیه هریس باشد.

در کتاب شهرستان هریس مولف ارجمند جناب آقای محرم فرزانه هریس وجه تسمیه هریس را چنین نوشتند:

۱- واژه هریز مرکب از سه جزء است: هر(سرد) ری (رودخانه) ایز (نشانه و زمین) پس هریز یعنی زمین رودخانه سرد.

۲- واژه "اهریز" مرکب از "آه" یعنی کوه و کوهستان، "ری" یعنی رودخانه، "ایز" یعنی زمین و محل. پس اهریز یعنی رودخانه کوهستان.

۳- واژه "آهریس" مرکب از "آه" یعنی کوه، "ایس" هم پسوند مکان است و معنای آبادی را می‌دهد. پس آهریس یعنی آبادی یا شهری که صاحب کوهستان است.

۴- چنانچه شکل اولیه هریس "هی ریز" بوده باشد پس "هی" در زبان ایران باستان معنای درخت می‌دهد؛ درخت هیوا و هیمه. "ر" هم به معنی مکان بوده و "ریز" و "ایز" هم معنی محل می‌دهد و هم ریزش آب را می‌توان استخراج کرد. در مجموع هی ریز یعنی مکان ریزش درخت (محرم فرزانه هریس).

باید توجه داشت از آنجا که نام‌گذاری بر مکان‌ها بیشتر متأثر از محیط جغرافیای بوده است، می‌توان وجه تسمیه روستای هریس را با توجه به توضیحات بالا به معنی روستای که در دامنه کوهی شکل گرفته و رودخانه‌ای در مجاورت آن جریان دارد و یا روستایی کوهستانی با آب و درخت نامید.

هریس(هئریز):

هئر ← روستای هئر نزدیک چکان

ایز ← ایسفستانا، اصفهانجیق و...

هئریز (هریس) ← روستای در دامنه کوه

یای شهر / یای شهر / Yay şahr

از دو کلمه یای به معنی تابستان و شهر تشکیل شده است.

مینورسکی: دره مشهور رویین دژ، که در نزدیک مراغه قرار دارد و در سه فرسخی آن واقع بود، در ادوار بعدی غالباً به صورت پناهگاهی برای زنان و گنج‌های گرانها به کار می‌رفت. به طور آزمایشی آن را با محلی که در نقشه‌های روسی "یای شهر" (Yay- Shahr) نامیده‌اند یکسان دانسته‌ام، که در ۱۶ کیلومتری (حدود سه فرسنگی) بالای مراغه در دامنه‌های سهند قرار دارد.

یای شهر مقابل قشلاق قرار گرفته است، تابستان‌گاه و زمستان‌گاه

آهق / آفی / Afl

در بین مردم محل به صورت آفی شناخته می‌شود.

وجه تسمیه روستا مشخص نیست.

۳- دهستان قره ناز

آغکند ثمرق	اکیس	امیر	تازه کند سفلی	تازه کند علیا	تازه کند قره ناز	خانقاه	زنق	سرج	قره ناز سفلی
قلعه خاصه	موسی درق	نرج آباد	ورجوی						

آغکند / آغکت / *Ağkəndi*

از دو کلمه آغ و کند تشکیل شده است. کلمه آغ در زبان ترکی معاصر به معنی سفید و روشن بوده و در زبان ترکی قدیم علاوه بر معانی امروزی آن، به معنی بلند و بلندی می‌باشد (سیدآوف، ۱۳۸۳: ۲۰۵).

اکیس / اکنز / *Ekz*

اکیس / اکنز به معنی دو قلو

امیر / آمیر / *Amir*

نام خاص یا حاکم

خانقاه / خنه‌یی / *Xənaʔi*

"خنه‌یی" نام روستاهایی از توابع مراغه، هریس، کلیبر، تبریز، میانه، سلماس، زنجان، بوکان، اورمیه، خلخال، کومیشان، اردبیل، نوبران، بازار ماسال هشتپر و چند ولایت دیگر می‌باشد. در فرهنگ اسامی روستاهای آذربایجان شرقی آمده است که خنه‌یه، همان خانقاه است. خانقاه در متون کتبی به دو صورت خانگاه و خانقاه نوشته می‌شود. دهخدا: خانقاه [ن / ن] (معرب، مرکب) مکان مشایخ و درویشان. معرب «خانگاه» و مرکب از «خانه» و «گاه» است. نظیر: «منزلگاه» و «مجلس گاه»، فارسیان بسکون «نون» نیز استعمال کنند...

فرهنگ معین: ۱- خانه، سرا. ۲- محلی که درویشان و مرشدان در آن سکونت کنند و رسوم و آداب تصوف را اجرا نمایند.

در لغت نامه‌ی "دهخدا" اشاره گردیده است که "خانگاه" عمدتاً در مناطق آذربایجان نام روستا می‌باشد و حتی کلمه "خانگاه" عمدتاً در شعر شاعران ترک پارسی گوی آمده است (فرهنگ ارک). لغت‌شناسان معتقدند که کلمه "خانگاه" از زبان ترکی وارد فارسی نیز شده است که از ریشه کلمه "خه نه بی" یا همان "خانایا = خانایا = خاناقا = خانگاه" است. عموماً روستاهایی به اسم "خنه‌یه" را که تابع چندین شهرستان آذربایجان می‌باشند به "خانگاه" تغییر داده شده‌اند.

پسوند توپونیم ساز "غان-*gan*", "قان-*qan*" (در ترکی قاراخانی)، "گان-*gan*", "خان-*xan*" (در ترکی باستان)، "که-ن-*kən*" (در ترکی باستان) و مشتقات آنها (قانا / *qana*، کان / *kan*، جان / *can*، وان / *van*، وانا / *vana*، ان / *an*، ...) نشان دهنده جا، مکان و محل‌های جغرافیائی می‌باشد.

خانقاه در تلفظ مردم محلی مراغه به صورت خنه‌یی / *Xənəyi* می‌باشد. خنه‌یی همان خانایی است؛ تبدیل اصوات صائت ممکن است به صورت تبدیل صائت‌های پسین به صامت‌های پیشین و بالعکس، تبدیل صائت‌های مستقیم به صائت‌های منحنی و بالعکس، تبدیل صائت‌های باز به صائت‌های بسته و بالعکس اتفاق افتد. اینک در زیر مثال‌هایی از شکل اول آن یعنی تبدیل صامت‌های پسین به پیشین ذکر می‌شود: قارا *qara* به صورت قره *qəra* / یاخا *yaxa* بصورت یخه *yəxə* (فرزانه، ۱۳۵۷: ۲۴).

خانا در لغت بیشتر به معنی خانه است و نام قدیمی پیرانشهر را خانا می‌گفتند. همچنین در پسوند شهر شرف‌خانه (خانا) نیز قابل مشاهده است. خانا در منطقه آذربایجان هم‌یشه با قانا نیز است؛ تبدیل صامت‌ها غالباً به صورت تبدیل حروف گنگ به حروف طنین‌دار و بالعکس رخ می‌دهد. تبدیل اصوات صامت ممکن است در اول، وسط و آخر کلمه اتفاق بیفتد، مانند: یارپاق / *yarpaq*، بصورت یارپاخ / *yarpax* (فرزانه، ۱۳۵۷: ۲۵). قانا در لغت‌نامه شاهمرسی به معنی کرت انگور است (شاهمرسی، لغت نامه). و در دیل دنیز به معنی کرت‌هایی که تاک‌های انگور روی آن قرار می‌گیرد، می‌باشد و قانالیق به معنی تاکستان. در لغت نامه دیل دنیز محقق در ادامه چنین آورده است: این کلمه (قانا) از خان / خانه / کان گرفته شده که به نوبه خود از کلمه کندن حاصل شده است. خانا همچنین در ترکی آذری به معنی ردیف و به ترتیب است مانند جمله؛ ائولری وار خانا خانا (خانه‌هایی دارند به صورت ردیف در ردیف و...).

نتیجه

۱- اگر خانقاه را به معنی محل عبادی بدانیم باید به دنبال این محل عبادی یا خانقاه باشیم. تا آنجا که هویدا است در روستای خانقاه مراغه اثری از این محل‌های عبادی نیست، مگر اینکه سابق وجود داشت.

۲- خانقاه محل زندگی خان که از دو کلمه خان+ قاه گرفته شده است که خان معنی همان خان و ارباب را می‌دهد و قان پسوند مکان. چون در اینجا ما سراغی از خان نداریم پس نمی‌تواند محل زندگی خان باشد، و از طرف دیگر لفظ خان بر عکس کلمات دیگر که الف به فتحه تبدیل می‌شود در خان این اتفاق نمی‌افتد پس خان را به همان صورت خان تلفظ می‌کنند مثل خان کوچه سی، خان حمامی و... که در این کلمات ادغام الف به فتحه را نداریم. یعنی خان بصورت "خَن" تلفظ نمی‌شود بلکه به همان صورت خان تلفظ می‌شود.

۴- در روستای خانقاه مردم بیشتر به کشت انگور اشتغال دارند و به وضوح تاکستان‌های انگور را ما شاهد هستیم، پس شاید خانقاه یا خنه یی همان خانا یا قانا بوده است؛ به معنی جایی که در آن خانا یا قانا قرار دارد و مردم در این قانالیق‌ها به کشت و کار مشغول هستند. پس خنه یی همان خانا و قانالیق می‌باشد.

خانقاه ← محل عبادی/ قانالیخ (تاکستان انگور)

زنق/ زینه / Zina

زنق که در تلفظ محلی بنام زینه است. بنابراین نام اصلی روستا زینه است نه زنق.

زینه در فرهنگ لغت ترکی سؤزلوک جناب داشقین چنین آمده است: اشیگه سو، بولاغ آیاغی، اینجه سو، سو ایشارتی سی (فرهنگ لغت داشقین).

زینه: باریکه آب (دیل دنیز، اسماعیل هادی).

در فرهنگ لغت‌های دیگر آذربایجان نیز چنین اشاره شده است.

زینه: آبی که از خاک بیرون زند ولی در حدی نباشد که جریان کامل داشته باشد، زهاب، آب باریکه، زینه وئرمک (نم دادن خاک).

در لغت نامه دهخدا زنق با تلفظ‌های مختلف چنین آمده است:

زنق. [زَ] (ع مص) تنگی کردن در نفقه بر عیال خود از زفتی یا درویشی. بستن پای استر به پای بند. بجایی فرودبردن، راندن و فشردن درگوشه یا جایی که راه بازگشت نباشد. در پای دیوار قرار دادن فشردن کسی یا چیزی را. دوباره دستگیر کردن. محاصره کردن. تحت فشار قرار دادن. بشدت دنبال کردن. تا آخرین پناهگاه تعقیب کردن.

زنق [زَنَ] (معرب، ا) نوک پیکان تیزج، زنوق.

زنق [زُنْ] (ع ا) عقول کامل و صائب.

در فرهنگ لغت‌های معین و عمیدی اشاره‌ای نشده است.

نتیجه

زنق روستای است در شهرستان مراغه که در تلفظ محلی به جای "زنق" زینه تلفظ می‌شود زینه همان طور که اشاره شد به معنی جایی که آب در آن باشد بکار می‌رود از آنجای که روستای اشاره شده در منطقه‌ای قرار دارد که آب در آن وجود دارد که در اصطلاح محلی به آن (زینه زارلیق) می‌گویند پس وجه تسمیه روستا زینه لیق به معنی روستایی که در آن آب وجود دارد است. و معنی تحت فشار قرار دادند و... اشتباه است. شاید امروزه آب روستا کم شده ولی با بررسی پیشینه روستا به وضوح شاهد آب فراوانی در این روستا هستیم.

زنق: روستای که آب فراوان دارد.

گویدرق / گۆی دره / *göy dərə*

دره سرسبز پایینی

سرج / سیریش / *serej*

۱- سرج

۲- از دو کلمه ستر و ایش/ایس/ایز

سیراق (*Siraq*)، از واژه‌های سیر و آق تشکیل یافته است. در زبان ترکی، حرف "ش" می‌تواند با حرف "س" جای خود را عوض کند. سیر یا شیر به مفهوم روشنایی است. لغت مهم چیراق نیز به همین مفهوم، یعنی روشنایی دهنده است (چایلی، ۱۳۸: ۱۵۷). در اسامی روستاهای مانند: سیرکاوا، شیراز در عجب شیر و... بکار رفته است.

سرج / سیرش

الف. محل روشن

ب. بایستی در زبان‌های دیگر جست و جو کرد.

قلعه خاصه / قالا / *Qala*

قالا به معنی قلعه، شاید در مقطعی از زمان (صفوی - قاجار) قلعه‌ای خستی در این روستا وجود داشت.

موسی درق / موسی دره / Musa daraq

نام خاص، دره موسی

نرج آباد / نَرَوَا / Narava

نَر و آوا / نَرَج و آباد

آوا پسوند مکان‌ساز که در اسامی بسیاری از روستاها دیده می‌شود.

ورجوی / وَرائوی / Vər üvi

ورجوی ← از دو واژه‌ی "وَر" و "جوی" تشکیل شده است.

وَر ← وار + ائو تشکیل شده است.

ور، در لغت به معنی ردیف مزرعه یا علفزار که در دست درو است، کرت (بهبادی، ص ۱۰۵۸)، می‌باشد و در اصطلاح محلی به این ردیف‌ها وریان نیز می‌گویند. واژه ور در اساطیر ایران به معنی دژ می‌باشد. بنا به این تعاریف و با دقت نظر در نام اماکنی که کلمه‌ی ور در آنها بکا رفته است می‌توان این نتیجه احتمالی رسید که واژه‌ی ور به مفهوم جدا کننده‌ی دو منطقه از یکدیگر است. مثلاً وریان، ردیف خاکی است که مانع رسیدن آب به یک مزرعه و هادی آن به مزرعه دیگر است. زمانی هم که می‌خواهند آب را به مزرعه‌ای بفرستند می‌گویند جهت وریان را عوض کنید. یکی از کوه‌های پربرفی که دو منطقه وسیع قره‌داغ را از همدیگر جدا می‌کند، کوه‌های ورکش است. در دامنه-ی این کوه رودخانه ورکش جریان یافته و به آجی چای می‌ریزد (چایلی، ۱۳: ۲۴۴). ور در اسامی روستاهای چون: ورنیاب سرعین، روستای ورگهان هوراند، وردین در ورزقان، ورگل در بستان‌آباد و... دیده می‌شود.

نتیجه

الف. ورجوی در نظر بگیریم به معنی دژ کنار جوی

ب. ورائوی در نظر بگیریم احتمالاً از ریشه وارلیخ به معنی غنی و دارا و نظر دوم به معنی روستایی جدا شده (شاید خانه‌های دست‌کندی که جدا از هم هستند، الله اعلم).

استاد حیدر عباسی در کتاب چاغیرل‌مامیش قوناق‌لار اشاره‌ای مختصر به وجه تسمیه روستا کرده است.

ب. بخش سراجو

۱- دهستان سراجوی جنوبی

آغجه	آغبلاغ	آغجه	اوخچی	اوزون	ساری	سرکار	قراجه	قره کند	کوسه
کهل	فتوحی	دیزج		اوبه	قیه	آباد	قایا		صفر

آغجه کوهول / آغجا کوهول / *ağca*

آغ + جا / جه + کوهول

آغ: سفید / آغجا: سفید فام (فرهنگ لغت دیل دنیز، ۷۱).

آغجا/ آخچا: چون سفید، مایل به سفید (فرهنگ لغت شاهمرسی، ۹۷).

کوهول: غار، خانه زیرزمینی (فرهنگ لغت سوزلوک، بهزادی).

کوهول: غار، خانه زیرزمینی، کاها (فرهنگ لغت شاهمرسی).

کوهول: [اصلی کویول ائالراق "اول" اکي ايله دوزلمیش کلمه دیر و معنای کوی لوک و یئرلشمک اچون اولان ماغارا اوچون سؤیله نیب، هادی] ماغارا، آغیل، غار (فرهنگ ارک، اسماعیل جعفرزاده).

نتیجه

وجه تسمیه روستای آغجا کوهول متأثر از جغرافیا می باشد که سنگ های آهکی نقش کلیدی در شکل گیری روستا دارند. آغجا کوهول به معنی روستای دارای غارهای آهکی (کیران *Kiran*).

آغجا دیزج / آغجادیزه *ağca diza*

روستاهای زیادی به نام دیزج در ایران وجود دارند. واژه «دیزج» عربی شده «دژک» فارسی، به معنای «دژ کوچک» است همچنین دیزج [دَز] اسبی که از کاکل تا دمش خط سیاه داشته باشد (دهخدا، ذیل واژه دیزج).

دیزه: [ز/ز] اسبی که از کاکل تا دمش خط سیاهی کشیده باشد، یا شاید اسب با رنگی خاص، ادغم؛ اسب دیزه (دهخدا، ذیل واژه دیزه).

آغجا: در فرهنگ لغت‌های فارسی یافت نشد.

آغ: سفید، شبکه / آغجا: سفیدی، سفیدفام، پول نقره‌ای (دیل دیز، ذیل واژه آغ).

آغ: بالیق‌تورو، دوزاق، تله، آغ بویاق و رنگ / آغجا: پول، پارا، سکه (فرهنگ ارک، ذیل واژه آغ).

دیزه: مکان بلند، تپه (فرهنگ لغت شاهمرسی، ذیل واژه آغ).

در کتاب چایلی "دیزه" به معنی "مکان تپه مانند دارای آب" آورده شده است (چایلی، ۱۳۸۷: ۴۵).

نتیجه

آغجا دیزه به معنی روستایی که در جوار بلندی (کوه) شکل گرفته است و احتمالاً رنگ کوه سفید بوده (جنس آهکی) است، و از آنجا که در این روستا قلعه‌ای نیست پس دیزج نمی‌تواند به معنی قلعه باشد. با بررسی جغرافیای روستا به وضوح شاهد شکل‌گیری روستا در دامنه کوهی هستیم.

اوخچی / اوخچو *Oxçü*

وجه تسمیه روستا از ۲ کلمه اوخ و چی تشکیل شده است که اوخ در معنای تیر و چی پسوند شغل می‌باشد پس می‌توان این روستا را تیرانداز معرفی عنوان کرد که تا حدودی مطالعات باستان‌شناسی گویای این حقیقت می‌باشد. روستای اوخچی یک روستای تاریخی که از نظر مطالعات باستان‌شناسی حائز اهمیت می‌باشد و می‌توان در آن محوطه‌های کلیدی بخصوص در پیش از میلاد (عصر آهن) باشد. دوره‌ای که در آن مرزبندی‌های ماناها و اورارتوها با آشوریان در منطقه مراغه بسیار مهم و کلیدی بوده است و آثار و شواهد باقی مانده نیز سند محکمی از این رویدادهای عصر آهن منطقه است که در بررسی‌های سطحی منطقه مراغه که توسط نگارنده (ستارنژاد) صورت گرفت آثار جالب توجهی از دوران‌های تاریخی به دست آمد که امید است مطالعات کامل و مهمی در این روستا صورت پذیرد بی‌شک شاهد داده‌های مهمی خواهیم بود.

اوزون اوبا/ اوزون اوبا / Oba

وجه تسمیه روستای اوزون اوبا

اوزون در لغت‌نامه‌های ترکی مثل بهزادی، ارک، دیل دنیز و... به معنی دراز و بلند به کار رفته است. مثلاً در فرهنگ آذربایجانی به فارسی بهزادی به معنی دراز، بلند و طویل بکار رفته است.

اوبا: چادر، محل بر افراشتن چادر کوچ نشینان. خانه و مسکن. آبادی و ده (لغت نامه بهزادی).

در فرهنگ لغت ارک: اویماق، اویا، اووا، اوبا، ائو. بو سؤز اوبه شکلیندا فارسجادا ایشله نیر. گوچبه چادیری، گوچبه لرین چادری قوردوقلاری یئر. بیر نئچه ائودن عیبارت اولان کند (ده و روستا - village).

اوبّا: بطور کلی کوچ و اسکان عشایر به صورت دسته جمعی می‌باشد که اینکار از نظر سهولت کوچ و اسکان و تبادل نظر و همکاری در موارد و رفت و برگشت به بیلاق و قشلاق به آنها کمک و مساعدت نموده و آنها را در این زمینه یاری و مدد می‌دهد. این گروه چند نفره ((بطور معمول یک ایل یا طایفه است)) که در اصطلاح عشایر شاهسون یک اوبّا تلقی می‌شود ولی از نظر کلی به محلی گفته می‌شود که یک طایفه یا ایل در محدوده‌ای که مشخص می‌باشد و چادرهای (کومه - آلاچیق) خود را در آنجا برپا میکنند اوبّه گفته می‌شود.

در کتاب مغان در گستره تاریخ نوشته عزیز ... قلمی چنین اشاره می‌شود: ایل از مجموع چند طایفه به وجود می‌آید. هر طایفه از چند تیره، هر تیره از چند گوبک و هر گوبک از چند اوبه و هر اوبه از چند خانوار تشکیل می‌شود.

ایل - طایفه - تیره (گوبک) - اوبه - خانواده

نتیجه

اوزون و اوبا

اوزون: طویل و بلند.

اوبا: محلی که عشایر (چند تیره) چادرهای خود را در آنجا بر پا می‌کنند هر چند در اصل معنای چند تیره را می‌دهد. از آنجا که چند تیره محل مخصوص به خود را داشتند رفته رفته اوبا به محل اتراق اطلاق شده است.

اوزون اوبا به معنی روستا یا محلی که در آن چند تیره چادرهای خود را در آنجا بر پا می‌کردند و چند ماهی از سال را در این محل اتراق داشتند.

اوبای بزرگ عشایر (چند تیره).

ساری قیه / ساری قیه / Sar Qaya

از دو کلمه ساری به معنی زرد و قایا به معنی تخته سنگ تشکیل شده است. با توجه به موقعیت قرار گیری روستا در دامنه کوه صخره‌ای چنین نامی بدان اطلاق شده است.

سرکارآباد / سیرکاوا / Sirkava

سئر+کا+آوا

سئر ← در ریشه جای نام روستای سرج

قرجه قیه / قرجه قایا / Qaraca Qaya

قاراجا به معنی سیاه و قایا به معنی تخته سنگ بزرگ

کوسه صفر / کوس صفر / Kosafar

اسم روستا از واژه کوس و صفر تشکیل شده است. کوس در اسم روستای کوسالار میانه آمده است.

کوسا در زبان ترکی آذربایجانی به معنی کم ریش و کوسه می‌باشد (بهزادی، ذیل واژه کوسا). در آذربایجان در آستانه عید نوروز یک نوع مراسم آئین مردمی برگزار می‌شود که به آن "کوسا-کوسه" و یا کئچل، کوسا می‌گویند و در آن شخصیت کوسا و کئچل مظهر زمستان و بز مظهر بهار می‌باشد، چرا که در زمستان، درختان برگ‌ها و طبیعت سبزه‌های خود را از دست می‌دهند و مانند صورت کوسا و سر کئچل لخت و عور می‌گردند ولی با آمدن بهار، برگ درختان و سبزه‌های دشت و دمن به مانند ریش بزها انبوه شده و مجدداً رویش پیدا می‌کنند و برکت به طبیعت باز می‌گردد. بنابراین با توجه به مطالب فوق کوساها جزو شخصیت‌های آیینی و مردم پسند در آذربایجان بوده و به افتخار آنها بعضی آبادی‌ها به این شخصیت آیینی منسوب شده است. مشابه این امر در مورد سیدها و صوفی‌ها نیز تکرار شده و به آنها نیز آبادی منسوب شده است مانند روستای سیدلر و روستای صوفی‌لر شهرستان میانه (سیمین‌فر، ۱۳۷۸: ۲۶۸).

کوسه صفر ← احتمالاً از دو واژه کوسا و صفر تشکیل شده که به معنی روستای صفر (کوسا صفر)

۲- دهستان سراجوی شرقی

احمدآباد	آرقون	آلماچوان	بلوک آباد	بیانلوجه	جمال آباد	جیران سفلی	جیران علیا	چینلو	چلان سفلی
چلان علیا	شاه وردی کندی	شیخجان	صومعه علیا	صومعه سفلی	کرمجوان	قاطر گوتورن	یوخاری قاطرگوتورن	گلی کندی	محسن آباد
مولوی علیا	نصیر کندی	پالچقلو							

احمدآباد / احمدآباد / *Ahmad Abad*

نام خاص، از مالکان بزرگ منطقه

آرقون / آرقون / *Arqon*

از دو واژه آر و قون تشکیل شده است. "آر" در اسامی مختلف انسان و روستاها دیده می‌شود؛ اردبیل، اربت روستای اسکو، آرزیل، رودخانه ارس، ارشق، آرباتان، آرساق و... بکار رفته است. "آر" یا "ار" در منطقه آنادولو (Ana - *Dolu*) به شکل اثر نیز بیان می‌گردد، به مفهوم مرد بوده و در ترکیب تعداد زیادی از کلمات دیده می‌شود. سیداوف، برآن است که "ار" دارای منشأ ترکی بوده و به معنی فرد، انسان، مرد و جوانمرد است (چایلی، ۱۳۸۳: ۲۳).

آرقون یورقون: خسته

آلماچوان/ آلما چوان *Alma çovan*

آل: در اول اسامی مناطقی چون: آلوارس، آلتای، آلالو، آلماچوان، آلود و آلو کندی قابل مشاهده است.

ما: اگر به عنوان پیشوند ترکی در نظر گرفته شود معنای نفی حاصل می‌شود؛ برای منفی کردن فعل، میانوند *ma* بعد از ریشه فعل قرار می‌گیرد، مثال: چیده‌ام؛ *dar misham*، نچیده‌ام؛ *dar ma misham* (وزین پور، ۱۳۸۴: ۱۰۳). قالما (نه ایستادن)، چالما (نزدن)، همچنین در روستای سوما (صومعه) نیز قابل مشاهده است.

چاوان/ چوان: نام روستاهایی از توابع مراغه (چوان علیا، سفلی)، تبریز، بستان آباد، زنجان و مناطق دیگر است. چا + وان: حرف "چ" در جای باغی، چایلار، چیلان، چیکان، چیناو و آلماچوان قابل مشاهده است. واژه "وان" در لیقوان، آلماچوان، چاوان مراغه، وان ترکیه، هفتوان، آلیوان مراغه و نام‌های هم معنی و مشابه دیگر نیز دیده می‌شود.

نظریه اول: آلماچوان متشکل از دو جزء "آلما" + "چوان" است. در کتاب نگاهی به سراجو، تالیف نگارنده وجه تسمیه روستا چنین آمده است: «در مورد وجه تسمیه روستای آلماچوان نیز می‌توان گفت که از دو کلمه آلما + چوان تشکیل شده است که به محل دارای سیب یا جایی که با سیب ارتباط داشته باشد مربوط می‌شود، همچنین چوان/ چوغان نوعی ریشه گیاه است که در زمان‌های قدیم جهت شست و شو بکار می‌رفت» (ستارنژاد، ۱۳۹۱: ۱۲). آلما در زبان ترکی به معنی سیب است ولی بررسی‌های بعدی که توسط نگارنده در این منطقه صورت گرفت قدمت درخت سیب را بسیار معاصر نشان داد و از طرف دیگر چوان یا چوغان نوعی گیاه جهت شست و شو است که بیشتر روستاییان همجوار آلماچوان معتقد بودند که این گیاه را از دامنه‌های سهند بدست می‌آوردند. با این توضیح لفظ اول روستا "آلما" بعید به نظر می‌رسد به معنی سیب باشد، هر چند لفظ دوم "چوغان" به معنی گیاه شاید درست‌تر باشد؛ آیا می‌توان گفت دلیل شکل‌گیری روستای آلماچوان به خاطر گیاه "چوغان" (چووان) است؟!.

"چاوان" به نظر می‌رسد جدا از نوعی گیاه، در اسامی جغرافیای روستاها، معنای فراتر از گیاه بودن را دارا باشد، چرا که در برخی اسامی روستاها قابل مشاهده و تأمل بر انگیز است.

حرف "چی"، "چا"، "چو" به نظر می‌رسد به معنی محلی که در آنجا آب باشد بکار می‌رود مثل روستای: چاوان مراغه، چای باغی، چایلار، آچاچی و چینار (به توضیح چی در چاوان رجوع شود).

وان، قان، جان، غان؛ پسوند مکان ساز است: توفارقان، لیقوان، شیخجان و روستاهای مشابه دیگر. البته کلمه "وان" نیز در پیشوند برخی اسامی اشاره به آب نیز می‌باشد؛ مثل روستای: آلیوان مراغه، هفتوان، شیشوان، لیقوان یا اصلا دریاچه وان در ترکیه که در همگی موارد اشاره شده عنصر آب دخیل است و رودخانه‌ای در نزدیکی این روستاها جریان دارد که شکل‌گیری این گونه روستاها به همین رودخانه‌ها بستگی فراوانی داشته است.

در لغت‌نامه علامه دهخدا ذیل عنوان چاوان چنین آمده است: چاوان؛ در حال چاویدن. چاوپاوان؛ بانگ کنان مرغی از دوری فرزند یا از بیم و جز آن؛ رجوع شود به چاوپاوان و چاو، همچنین کلمه چوغان به نوعی گیاه جهت شست و شو اشاره شده است (دهخدا، ذیل لغت چاوان و چوغان).

در فرهنگ لغت‌های ترکی مثل ارک چوان یا چاوان یافت نشد، بلکه شکل دیگر این کلمه یعنی "چاولان" یافت گردید؛ چاولان: بو کلمه، چاو کلمه سیندن آئینار؛ اوجا یئردن تۆکولن و سس وئرن سو دئیلیر، (آبشار، شلاله) (فرهنگ ارک، ذیل واژه چاولان).

چاولان: آبشار، نامدار (فرهنگ شاهمرسی، ذیل واژه چاولان).

با این توضیح به نظر می‌رسد "چاو" به معنی آب می‌باشد. و ریشه "چاولا" از "چاو" یا "چای" گرفته شده است. ایوب اوغلو چای را یک کلمه تقلیدی گرفته و آن را محرف از چاغ (چاق) مأخذ از صدایی که آب ایجاد می‌کند می‌داند (لغت نامه دیل دنیز، ذیل واژه چای). کلمه چای در برخی منابع به شکل سای نیز آمده است؛ با تبدیل "چ" به "س" چای به صورت سای نوشته شده است؛ مانند یئنی سی، سای هون (سیحون). سای رودی بود که در تابستان خشک و در زمستان سیل و آب از آن جاری شود، رودی کم آب را نیز گویند (دیل دنیز، ذیل واژه چای). با این توضیح چای می‌تواند به شکل سای یا سو در آید. مثلاً می‌توان لیلان چای را به صورت "لیلان سو" یا "لیلان سای" نیز نامید.

آل: در فرهنگ لغت‌های ترکی به معنی؛ ۱- سرخ بودن، نوعی رنگ؛ ۲- از ریشه آلماق به معنی گرفتن است. و "ما" همان طور که قبلاً نیز اشاره شد مفهوم نفی بودن را می‌رساند؛ آل+ما به معنی نبودن، نگرفتن و اگر صفت در نظر گرفته شود معنی عدم سرخی و قرمز نبودن را می‌دهد.

نظریه دوم: آل (گرفتن/سرخ) + ما (پسوند نفی) + چو/سو (آب) + وان/قان، جان، غان (پسوند مکان ساز)؛ آلماچووان/آلماسووان: محلی که آب آن را نمی‌گیرد.

نظریه سوم: آل معنای بلند و سرخ؛ با توجه به اینکه در اول اسامی چون: آوارس، آلتای، آلاداغ و... آمده است، شاید سرخ بودن و بلند بودن، ملاک نامگذاری آنها بوده است. "چوان" نوعی گیاه؛ پس آلماچوان روستایی که در بلندی شکل گرفته و خاک سرخ رنگی دارد و گیاه چوغان (چوان) در آنجا یافت می‌شود.

لازم به ذکر می‌باشد در منطقه مراغه بنا به دلایل زبانی "غ" تبدیل به "و" می‌شود، مثال: ساغ اوول به صورت ساوول، اوغلان به صورت اوولان گفته می‌شود.

آلما: تک ویا ترکیبی حالدا یئر آدی اولاراق ایشله نیر (جعفر زاده، ۱۳۸۹: ۱۷۳).

نتیجه

آلماچوان نام روستایی در حدود ۴۴ کیلومتری شهرستان مراغه و رودخانه لیلان چای در قسمت شرقی آن جریان دارد. آثار باقی مانده نشان از سکونت حداقل ۳ هزار ساله در این منطقه دارد. نمونه مهم تپه تاریخی خرابلر می باشد که هزاره اول و دوم قبل از میلاد مربوط است. بنا به شکل گیری روستا در دامنه کوه و جریان داشتن رودخانه لیلان چای از پایین دست آن شاید بتوان نظریه دوم را به وجه تسمیه روستا نزدیک تر بدانیم. آلماچوان: محلی که در بلندی شکل گرفته و آب آن را در بر نمی گیرد. آلماچوان روستایی که در یک موقعیت کوهستانی مرتفع شکل گرفته و رودخانه لیلان چای در پایین دست آن جریان دارد، که همین مرتفع بودن روستا مانع از تخریب روستا توسط سیل (آب) می شده است.

بلوک آباد / بیلگ آوا / *Bilgava*

نام اصلی روستا بیلگ / بولگ آوا می باشد.

فرهنگ آذربایجانی به فارسی بهزادی بیلگ: دانش، علم، اطلاعات

فرهنگ لغت دیل دنیز بیلگی: آگاهی، علم / بیلگه: حکیم، دانا.

فرهنگ لغت شاه مرسی: بیلگه به معنی نشانه و دانایی.

فرهنگ ترکی ارک: بیلگه *bilga* (سومر بیلگامیش، قیلقامیش. بیلجی / ت، گ). ۱. اؤسلو بیلگی لی (ف) عالم؛ ۲. اسکی تورکلرده بؤیوک اینسانلارین عنوانی مانند: بیلگ خاتون.

"آوا" در فرهنگ لغت ارک به صورت "اؤوا" (*ova*) آمده است. بوکلمه ائو کلمه سیله ایلگی لی اولمالیدیر. گونیش دوز یئرلر، چئوره لرینه گوره چوخوردا قالان گیئش دوزلوک (جلگه - *plain*).

"اوا" در لغت نامه دیل دنیز به معنی "لانه" است.

"بیلگ" از آنجا که کلمه ای است ترکی در فرهنگ لغت های فارسی اعم از دهخدا، عمیدی و معین یافت نشد.

"آوا" در فرهنگ لغت عمیدی: "آو" را به معنی آب آورده است؛ آبادانی.

در فرهنگ لغت معین: "آو" به معنی آب آمده است. و آوا به معنی بانگ و صداست. بعضاً آباد را مترادف با پاد دانسته اند به معنی محافظ و نگهبان.

در فرهنگ لغت ارک ذیل عنوان کلمه اوبا چنین آمده است: اویماق، اویا، اووا، اوبا، ائو. بو سؤز اوبه شکلیندا فارسجادا ایشله نیر. گوچه چادیری، گوچه لرین چادری قوردوقلاری یئر. بیر نئچه ائودن عیبارت اولان کند (ده و روستا-village).

نتیجه

اگر نام روستا را بلوک آباد در نظر بگیریم در ریشه یابی چنین نتیجه گیری می شود: به نظر می رسد از آنجا که صنعت بلوک زنی در این روستا وجود دارد لفظ بلوک را به این روستا داده اند یعنی روستای بلوک زن (شغل مردم بلوک زنی است)، حال می دانیم که قدمت بلوک در منطقه بسیار جدید است پس لفظ بلوک اشتباه است.

بیلگ: به معنی دانا و حکیم (بیلیجی). آوا را اگر به معنی آباد و دایر در نظر بگیریم وجه تسمیه روستا می شود روستای دانایان؛ یعنی روستایی که در آنجا مردم دانا زندگی می کردند. یا جایگاه بیلگی ها (دانایان)؛ و اگر آوا را به قول دکتر اسماعیل نیا از ریشه اوبا در نظر بگیریم چنین می توان گفت: روستایی که از اوبای چند نفر حکیم شکل گرفته است. یا به تعبیر صحیح تر پایه اصلی روستا توسط چند نفر حکیم که اوباهای خود را در این محل بر پا نمودند شکل گرفته است که در فرهنگ لغت های اذربایجانی آوا را با لفظ اووا به معنی محل زندگی، نیز مترادف است.

الف. بیلگ آوا

روستای دانایان و حکما.

ب. بولگ آوا

جلگه ای بودن روستا

بیانلو جه / بیانلو جا / *Bijan loca*

بیان نوعی گیاه

جمال آباد / جمال آوا / *Jamal Abad*

نام خاص

جیران / جئیران / Ceyran

جیران در زبان ترکی به معنی مارال و آهوست.

چیپینلو / چیپینی / Çibinli

از دو واژه چیپین و لو تشکیل شده است. چیپین در فرهنگ لغت‌های ترکی به معنی مگس و پشه بند است که احتمالاً به معنی مطلق پرنده است (دیل نیز، ۱۳۸۶: ۳۸۱).

چیپینلی ← منسوب به پرنده

چیلان / çilan

چیلان نام دو روستایی از توابع مراغه است که به نام‌های چیلان علیا و چیلان سفلی شناخته می‌شود. چیلان به نظر می‌رسد در اصل چیلان است. کلمه چیلان از دو بخش "چی" + "لان" تشکیل شده است. "چی" / "چو" / "چا" در اسامی روستاهای: آلماجووان، چاوان، چیکان، چاناغ بولاغ و... قابل مشاهده است و "لان" / "آن" در اسامی روستاهای: کوهلان، شیخجان، چیکان و... قابل مشاهده است.

"چی" بیشتر به عنوان پیشوند در اسم‌های بکار می‌رود که در آنها عنصر آب دخیل است؛ به عنوان مثال: چای (رودخانه)، چاولان (آبشار)، چيله مه (آب زدن)، چاییر (نوعی گیاه که در اطراف رودخانه‌ها می‌روید)، چیلانو (برنج آب کشیده شده)، چیم (گیاه چمن که در اطراف رودخانه‌ها می‌روید)، چیممک (حمام کردن)، چیی (خام، چیزی که آبش گرفته نشده) و... .

باید افزود "چ" بعضاً به "س" تبدیل می‌شود، که در لغت نامه دیل دنیز نیز اشاره شده است: یئنی سای؛ نام رودخانه‌ای است در آسیای مرکزی که همان یئنی چای است، سیحون (سی هون) که چای هون است، یعنی رودخانه هون (دیل دنیز). چیس به معنی مه، هوای مه آلود که به صورت سیس نیز تلفظ می‌شود.

"آن" / "لان" به عنوان پسوند در اسامی جغرافیایی بکار می‌رود: کوهلان (جایی که در آن غار است)، لیلان (جای آب گل آلود)، دیلمان (جای دیلم)، لیمان و... .

"ی" بعضاً به "و" تبدیل می‌شود؛ به شعری از عباس توفارقانی که در کتاب ادبیات شفاهی آذربایجان نوشته دکتر هیئت آمده است اشاره می‌شود: آدیم عاشیق عباس، یثریم تیغارقان، گاهدان آغلا، گاهدان یادا سال منی (هئیت، ۱۳۶۷:

۹۹). در اصل نام شهر توفارقان است که به صورت تیفارقان نوشته شده است. همچنین ضمیر فاعلی "سبز" در استان اردبیل به صورت "سوز" تلفظ می‌شود.

چی / چو / چا + لان / آن: چی در اول چیلان بنا به موارد اشاره شده در بالا هم می‌تواند تبدیل به "سی / سو / سا" شود و هم می‌تواند "چو" شود. "لان / آن" پسوند مکان ساز است. به موارد ذیل توجه شود:

چای: رود؛ چایلاق: بستر و اطراف رودخانه / بصورت سای نیز آمده است، سای هون (سیحون) (لغت نامه دیل نیز، ذیل واژه چای).

چاولان: بو کلمه چاو کلمه سیندن آلیناراق، اوجا یئردن تۆکولن و سس وئرن سویا دئیلییر، آبشار (فرهنگ ارک).

چامیر / چامور: گل؛ چامورلی: گل آلود (فرهنگی اذربایجانی به فارسی بهزادی، ذیل واژه چامور).

چولان: چایین و سویون دیبینه گویه رن بیر نوع جلبک (فرهنگ ارک، ذیل واژه چولان).

چاوون: نهر باشد (فرهنگ سنگلاخ، ذیل واژه چاوون).

چيله مه: سه پمه، یاغما، شئحله تمه، نه میش له مه (فرهنگ لغت داشقین، ذیل واژه چيله مه).

سای: سان، سانا، سیرا، ده نیزین - چایین دایاز یئرله ری (فرهنگ لغت داشقین، ذیل واژه سای).

نتیجه

"چی" / "چا" / "چو" می‌تواند به معنی محلی که در آن آب وجود دارد باشد و اگر بهتر بگوییم "چای" را همان "سای" در نظر بگیریم می‌توان چنین گفت: "چو" بصورت "سو" نیز می‌تواند درآید، و "سو" به معنی آب است. چو / چی / چا به معنی محلی که در آنجا آب جریان دارد و احتمالاً کوتاه شده "چای" بوده است که در گذر زمان به صورت "چی" در آمده است. چی به معنی آب یا رودخانه + لان پسوند مکان: چلان / چیلان / چالان / سیلان / سوؤلان. با این توضیح می‌توان روستای چیلان را به معنی محلی که در آنجا رودخانه یا بهتر بگوییم آب جریان دارد معنی کنیم. چیلان به معنی روستایی که در آن رودخانه جریان دارد که امروزه به خوبی این رودخانه را می‌توان در روستای چلان دید. همچنین روستای چیکان، چاوون، چیبین به معنی روستای کنار آب و رودخانه می‌توانند باشند.

خداجو / خَرَجی (خراجو) / xaraci

شهر خراجو از سمت شمال با روستای قاطرگوترن علیا و سفلی از سمت شرق با سوما و تقریباً بیلگ آوا و از سمت غرب با ملا قاسم و از سمت جنوب با روستای شیخ جان مرز روستایی دارد. این شهر طبق تصمیمات دولت محترم در سال ۱۳۷۷ به شهر مبدل گشت (ستارنژاد، ۱۳۹۱، ۱۵).

حرف "خ" به "ق" بنا به دلایلی زبانی می‌تواند تبدیل شود: قوجا به معنی پیر و بزرگ که به صورت خوجا نیز می‌توان تلفظ نمود شهر خوجالی. خارا در اصل به معنی سنگ بزرگ و سخت است که از ریشه قارا داش است. قاراداش: سنگ سیاه فام، گرانیت. ترجمه قارا داش با حفظ شکل محرف کلمه "قارا" < خارا وارد فارسی شده (سنگ خارا)، اتاق < اتاخ، قیراق < قیراخ (کنار) و... (دیل دنیز، ۱۳۸۶: ۲۸). در فرهنگ لغت شاهمرسی در باره تبدیل حرف "ق" به "خ" نیز چنین عقیده ای بیان کردند: اگر پسوند یا کلماتی بیاید که حرف اول آنها صامت گنگ باشد، "ق" مثل "خ" تلفظ می‌شود (فرهنگ شاهمرسی، ذیل واژه خارا).

تحولات صوتی؛ برخی از کلمات که دارای آوای بلند هستند، در برخی لهجه‌ها با آواری کوتاه ادا می‌شوند: قارا < قره، یخه < یاخا، قارقا < قرقه. پیداست که هرگاه پسوندی نیز بر این گونه کلمات افزوده شود، از صدای آن متأثر خواهد بود: قارالاماق < قره‌له‌مک و... اصولاً تبدیل و تبدل آواهای یک کلمه مثل: تبدیل آوای راست به گرد، آوای بلند به کوتاه و... در طول زمان، بسیار صورت گرفته است. طبیعی است که این مسئله علاوه بر عنصر زمان، به اختلاف لهجه‌ها نیز مربوط بوده است. مثلاً آوایی که در یک گویش بلند بوده، در گویش دیگر کوتاه تلفظ می‌شده است (دیل دنیز، ۱۳۸۶: ۲۵ - ۲۶).

خَرَجی < خاراجی < قاراجی

قارا: بعضی آدلارلا عظمتلی معنا دوزلدی مثلاً: قره داغ (جعفرزاده، ۱۳۸۹، ذیل واژه قارا).

نتیجه: قاراجی به معنی روستای بزرگ

شیخ جان / شیخ جان / Shekh jan

وجود شیوخ در این روستا. در دوره قاجار و پهلوی شیخی بنام شیخ السلام از این منطقه شناخته شده است که کارهای عمرانی همچون مسجد شیخ السلام و حمام شیخ السلام به دست او احداث شده است.

صومعه / آشاقی سوما / یوخاری سوما / آشان سومه / *Aşaqi/yoxari Süma*

صومعه [صَمَّعَ]؛ دهی است از دهستان سراجو بخش مرکزی شهرستان مراغه، واقع در ۳۴ هزارگری جنوب خاوری مراغه و ۲۵۰۰ گزی شمال راه ارابه رو مراغه به قره آغاج. این ده کوهستانی و هوای آن معتدل و سالم است، ۱۴۶۱ تن سکنه دارد. آب آن از چشمه سارها، محصول آنجا غلات، چغندر و نخود. شغل اهالی زراعت و کاسبی و صنایع دستی آنان جاجیم بافی است. راه مالرو دارد. در دو محل بفاصله ۵۰۰ گز بنام صومعه بالا و پائین مشهور است، صومعه بالا ۱۰۳۵ تن سکنه دارد (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۴، ۱۳۳۰: ۳۰۳).

روستای صومعه علیا در ۲۸ کیلومتری شرق مراغه در یک وضعیت کوهستانی قرار دارد و از عمده محصولات کشاورزی آن می‌توان به غلات، حبوبات و... اشاره نمود (یونس مروارید، ۱۳۶۰: ۹۰). روستای صومعه یکی از تاریخی ترین روستاهای شهرستان مراغه است و تپه تاریخی خرابلر نشان از قدمت و تاریخ این روستا دارد. تپه‌ای که احتمالاً مربوط به هزاره اول و دوم قبل از میلاد می‌باشد. در مطالعه سیر تاریخ روستا باید نامی از عاصف خان برده شود که در منطقه فوق از اعتبار خاصی برخوردار بود. صومعه نام روستاهایی در منطقه مراغه، میانه، کلبر، چاراویماق، اهر، سراب، اردبیل، مشهد، نیشابور، عجب‌شیر و برخی مناطق دیگر است (فرهنگ جغرافیای ایران ج ۳، ۱۳۳۰: ۳۰۳). همچنین باید افزود سوما نام شهری در استان مانیسا ترکیه نیز می‌باشد.

وجه تسمیه روستا: در شهرستان مراغه سه روستا بنام صومعه وجود دارد؛ صومعه علیا، صومعه سفلی، صومعه منطقه آشان. صومعه در تلفظ محلی منطقه مراغه بیشتر به صورت "سوما" مصطلح است.

صومعه:

لغت نامه دهخدا: [صَمَّعَ]؛ عبادت خانه ترسایان و نصاری که سر آن بلند و باریک سازند.

لغت نامه معین: (صَمَّعَ یا ع) ۱- عبادتگاه راهب در بالای کوه؛ ۲- دیر، خانقاه.

سو+ ما/ سوم+ آ:

سو: آب و سوم به معنی تنومند، درشت (سؤزلوک، ذیل واژه سو).

سو: آب، سوم به معنی تام، کامل، بدون نقص. ظاهراً سوم را با سون یکی دانسته‌اند، مثل سون کیشی به معنی انسان کامل. در ترکی قدیم سوما نوعی گندم جوانه زده، گندمی که ابتدا چسبانده و سپس خشک شود تا از آن نان یا آش درست شود (دیل دنیز، ذیل واژه سو).

سو: آب؛ سوم به معنی تنومند، درشت، محکم و استوار (فرهنگ لغت شاهمرسی، ذیل واژه سو).

در فرهنگ لغت فارسی ترکی بهزادی معادل صومعه در ترکی آذربایجانی دئیر آمده است (بهزادی، ذیل واژه صومعه)

وجه تسمیه روستای سوما شهرستان میانه به نقل از سیمین فر: سوما مخفف سومای بوده و اسمی مرکب می‌باشد که از واژه‌های سوم و آی تشکیل شده است. سُوم در زبان ترکی آذربایجانی به معنی درشت و تنومند و تمام و یکپارچگی و بزرگ و محکم می‌باشد. واژه‌ی آی که در زبان ترکی معاصر به معنی ماه می‌باشد، در بعد اساطیری به معنی الهه و آفریننده بوده است. بنابراین آبادی سوما به معنی آبادی الهه بزرگ خواهد بود (سیمین فر، ۱۳۷۸: ۱۷۷).

نتیجه

۱- صومعه به معنی محل آیینی و عبادی، دیر و خانقاه است. در روستاهایی با نام صومعه باید به دنبال خانقاه باشیم. حال سوال اینجاست تمامی روستاهای مورد اشاره خانقاه بودند؟! از طرف دیگر صومعه که در منطقه مراغه "سوما" تلفظ می‌شود با این تلفظ در سایر جاها نیز مصطلح است؟

۲- سوما: به معنی نوعی گندم؛ بعید است دلیل نام‌گذاری صومعه در منطقه آذربایجان بخصوص مراغه نوعی گندم باشد، حال صومعه منطقه آنان نیز چندان هم جهت کشت دیم بخصوص گندم مناسب نیست.

۳- سوما: به معنی محکم، استوار و تنومند؛ اگر منظور سختی منطقه جغرافیایی باشد شاید به اتیمولوژی روستا نزدیک‌تر باشد، حال روستاهای منطقه سراجوی شرقی در یک موقعیت نسبتاً مناسبی شگل گرفتند که جغرافیای مناسبی جهت زیست فراهم نموده است برخلاف روستای صومعه منطقه آنان.

۴- سو+ما: به معنی محل آب؛ وجود عنصر آب (رودخانه یا چشمه) در حاشیه روستاهای فوق امروزه قابل مشاهده است، که مهم ترین دلیل شکل گیری سکونت گاههای بشری در طول تاریخ مقوله حیاتی آب بوده است، از طرف دیگر در منطقه اسامی روستاهای چون: کرمجوان، چیلان، هئریز (هریس)، آماچوان و چاوان که در همگی عنصر آب تاثیر پذیر است به معنی حقیق سوما (صومعه) نزدیکتر می‌کند. شاید اتیمولوژی روستای سوما به دلیل عنصر آب بوده است.

روستای صومعه علیا و سفلی بخش سراجوی شرقی درست در درون دره‌ای که رودخانه‌ای در حاشیه روستا جریان دارد شکل گرفته است. همان طور که روستای سوما (صومعه) منطقه آنان در حاشیه رودخانه صوفی‌چای شکل گرفته است. بنابراین سوما به احتمال زیاد محلی در کنار آب می‌باشد. هر چند مقوله دینی با محل آیینی نیز دور از دسترس نیست.

در آخر نیز باید متذکر گردید در روستای صومعه سفلی شواهدی از آرامنه وجود دارد که به محل آیینی آرامنه "صومعه" می‌توان اطلاق نمود که در این بین، تاریخ آرامنه باید در منطقه مورد بحث شناخته شود تا بتوان گفت صومعه محل آیینی آرامنه بوده و یا روستایی در حاشیه رودخانه.

سوما ← روستای مجاور آ از ریشه سو به معنی آ

صومعه ← دیر، خانقاه و محل عبادی

کرمجوان / کیرمجوان *kirm cuvan*

با تلفظ‌های مختلف کرمجوان، کرمه جاوان و کیرئج آوان (کیج آوان/ کیمج آوا) رایج است. کرمجوان نام روستایی در شهرستان هریس نیز می‌باشد.

۱- کرم + جوان:

کرم: در فرهنگ لغت‌ها (دهخدا، معین و...) به معنی بخشنده و کلمه‌ای است عربی (اکرم، اکرام).

جوان: انسان برومند.

کرمجوان: انسان بخشنده.

۲- کرمه + جاوان (جوان):

کرمه: تزک، باسما لیق تیکه سی (فرهنگ ارک، ذیل واژه کرمه).

کرمه: هیمه، هیزم، تپاله. کرمه نی دادیر، آلیر (تپاله را می چشد و بعد می‌خرد؛ اشاره به آدم و سواس) (فرهنگ آذربایجانی به فارسی بهزادی، ذیل واژه کرمه).

کرم (کمره): قطعه تپاله‌ای که با بیل بریده شود، فضولات حیوانی؛ این کلمه از ریشه کرت‌مک به معنی قطعه و تکه است؛ ایت کی بوش اولدو تولکو کرمه لیکده بالالار (سگ که بی‌حمیت شد، روباه در هیمه دان لانه سازد) (فرهنگ لغت دیل دنیز، ذیل واژه کرم).

وان، قان، غان، پسوند مکان و جا است. البته باید اشاره نمود که "وان" در برخی اسامی مثل: هفتوان، لیقوان، لیوان، دریاچه وان و... آمده که در همگی عنصر آب قابل مشاهده است، شاید بی ربط نباشد وان را به عنوان پسوند "آب" برای مکان‌های که در آنجاها عنصر آب وجود دارد بکار می‌برند.

کرمه جوان به معنی روستایی که در آنجا کرمه قابل مشاهده است و در عین حال در کنار رودخانه قرار دارد.

۳- کئرج آوا/ کئرجاوان

کئرج: آهک، نوعی سنگ سفید (فرهنگ لغت ارک، ذیل واژه کئرج).

کیره ج: آغارتماداشی، آغارتما اونو (فرهنگ سوزلوک داشقین، ذیل واژه کیره ج).

کرج: گچ بوده به عربی حص (فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ، مهدی خان استرآبادی، ذیل واژه کرج).

کیرج: گچ، سنگ گچ (فرهنگ آذربایجانی به فارسی بهزدای، ذیل واژه کیرج).

کیرج وان: کیرج: آهک + وان: محل؛ پس: روستای آهکی.

نتیجه

روستای کرمجوان در یک محیط کوهستانی و در حاشیه رودخانه لیلان چای شکل گرفته است. بررسی‌های سطحی نشان داده که تنها محوطه تاریخی روستا محوطه یئدی قویو است. یئدی قویو غار دست‌کندی است در سنگ‌های آهکی که تاریخ‌گذاری آن نامشخص است. البته از دوره صفوی سنگ قبرهایی در آن باقی مانده است. حال وجه تسمیه کرم جوان را: ۱- به معنی مرد بخشنده در نظر بگیریم؛ سوال اینجاست این مرد بخشنده کیست؟ که جواب سوال مشخص نیست، ۲- کرمجوان را روستایی که در آن کرمه (فضولات) درست می‌کنند در نظر گرفته شود شاید به واقعیت نزدیک باشد ولی باز می‌توان گفت آیا دلیل شکل‌گیری روستا کرمه (فضولات) بود؟ و یا شغل مردم کرمه درست کردن بود، ۳- کئرج وان: روستایی آهکی. از آنجا که قدیمی‌ترین محل استقرار در روستا محوطه یئدی قویو با معماری صخره‌ای که جنس صخره‌ها آهکی است و سنگ آهک سفید رنگ است؛ شاید وجه تسمیه روستا به خاطر نخستین استقرار در همین غارهای آهکی بوده است و بعدها از همین غارها به تدریج خانه‌سازی در این روستا شکل گرفته است. پس به نظر می‌رسد نظریه سوم بیشتر به واقعیت نزدیک است. از طرف دیگر در مقایسه با روستای "کئرج آوا" (کرج آباد) "روستای آهکی" که در بالا به آن اشاره شد نیز چنین مفهومی افاده می‌شود.

بنابراین کرمجوان با نام اصلی کئرج وان به معنی روستای آهکی، که منظور همان غارهای دست‌کندی قویو به عنوان قدیمی‌ترین محل استقرار انسانی در روستای کرمجوان می‌باشد.

قابل ذکر است که برخی از محققین به اشتباه نام روستا را برگرفته از لفظ کیمیاگری می‌دانند. باید در پاسخ مدعای این محقق پرسید اساس استدلال‌شان چیست؟ کدام وسایل کیمیاگری در اینجا یافت شده است؟ آیا کیمیاگری حرفه مردم روستا بوده است؟ و مهم‌تر از همه کیمیاگری بر اساس کدام قواعد زبان‌شناسی تبدیل به کرمجوان شده است؟ جواب همه این استدلال‌ها اشتباه محض است و متأسفانه در بررسی اسامی آبادی‌ها اکثراً دچار چنین اشتباهاتی می‌شویم.

گلستان / قاطر گوتورن / Qater g götürən

نام اصلی روستا قاطر گوتورن می‌باشد. آنچه از منابع شفاهی بدست آمد، مردم روستا در قدیم به کار خرید و فروش حیوان قاطر مشغول بودند بخصوص به دلیل قرارگیری در مسیر تردد کاروان‌ها...

محسن آباد / موحسن آباد / *Mohsen Abad*

نام خاص

پالچق‌لو / پالچیخلی / *PalÇiq li*

پالچق به معنی گل

پالچق‌لو ← روستای گل و لای

۳- دهستان قوری چای غربی

آغبالاغ سفلی	آغبالاغ علیا	اورتا قشلاق	ساری قشلاق	باللی قیه	بلبل	گویجه قلعه پایین	جوکی بیژن	جهانگیرکندی	چاللوبادیانلو
چاللو نصیرپور	حاجی باقرکندی	خطب سفلی	داش بلاق بازار	داش بلاغ	دراج سفلی	ساروجه	سیدکندی	شیخ لر	قم تپه
قوش قیه سی	کرگرتان	کورتان	گونه باخان	گویجه قملاق	مولو	مین باش حصارلو	گویجه قالا		

ساری قشلاق / ساری قشلاخ / Sari

قشلاق زرد زرنک

چاللو بادیانلو / چاللی / Çallu

چالی نوعی گیاه که دارای خار می باشد.

چاللی ← منسوب به نوعی گیاه

داش بلاق بازار / داش بولاخ بازار / Daş

چشمه سنگی

دراج / درراج / Drac

درراج / داراش

ساریجه / ساری جا / Sarca

ساری و جا به معنی زرد رنگ

شخته لو / شاخ تالی / sax tali

دارای برودت

شیخ ل / شیخ لار / şixlar

جمع شیخ

قواقلو / قواخلی / Qövaxl

دارای درخت تبریزی

قم تپه / قوم تپه / Qüm təpə

قوم به معنی ماسه و تپه: به معنی تپه ماسه‌ای

قوش قیه سی / قوش قیه سی / Quş qəyəsi

قوش به معنی پرنده و قایا به معنی صخره

گونه باخان / گونه باخان / *Günə baxan*

گون: خورشید؛ باخان: نگاه کردن ← رو به خورشید بودن

گویجه قلعه / گویجه قالا / *Goy cə qəla*

از نام قلعه پیرامون خود گرفته است.

مین باش حصارلو / مین باش / *Min baş hesarlı*

هزار نفر

بالی قایا/بالی قیه / *Bali qayə*

روستای دارای صخره کندوی عسل

کرج آباد / کرج آوا / *kirc ava*

روستای کرج آباد که در اصل کیرج آوا است به اشتباه کرج آباد نوشته شده است و امروزه هم در بین مردم بومی منطقه بنام کیرج آوا شناخته می شود.

کیرج: آهک، نوعی سنگ سفید (فرهنگ لغت ارک).

کیره ج: آغارتماداشی، آغارتما اونو (فرهنگ سوزلوک داشقین).

کرج: گچ بود به عربی حصص (فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ، ذیل واژه کرج).

کیرج: گچ، سنگ گچ (فرهنگ آذربایجانی به فارسی بهزدای).

نتیجه: کیرج آوا همانطور که از نام و خاک سفید رنگ و آهکی روستا مشخص است به معنی روستایی آهکی یا روستای سفید رنگ می باشد.

برآیند

مطالعه و ریشه‌یابی جای‌نام‌های شهرستان مراغه نشان می‌دهد، در نامگذاری‌ها تأثیر عوامل جغرافیای بسیار مهم بوده و نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. عامل جغرافیایی با تأثیر مستقیم خود در شکل‌گیری بافت روستایی در منطقه مراغه، حاکی از شکل‌گیری اجتماعات انسانی در این منطقه با توجه به اقلیم بوده و بیشتر به نظر می‌رسد مردمانی کوچ‌رو با فرهنگ عشایری، هر جایی را جهت سکونت مناسب تشخیص داده اقدام به برپایی چادر نموده و رفته رفته روستاهای امروزی شکل گرفته‌اند.

پیوست

شماره ۱۷۵۶۶ / ۱۳۳۲۲۲
تاریخ ۱۳۳۹/۵/۳

جمهوری اسلامی ایران
رئیس جمهور
نصیب امرحیات و ایران
بسمه تعالی

وزارت امور خارجه - وزارت کشور - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
وزارت بازرگانی - وزارت جهاد سازندگی - وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح
سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور

هیأت وزیران در جلسه مورخ ۱۳۳۹/۴/۲۹ بنا به پیشنهاد شماره ۱۰۴/۷۲۲۵ مورخ ۱۳۳۸/۱۱/۱۶ سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور و به استناد اصل یکصد و سی و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصویب نمود:

" کمیته تخصصی نام نگاری و یکسان سازی نامهای جغرافیایی ایران" با مسؤلیت سازمان نقشه برداری کشور و با عضویت نمایندگان وزارتخانه های امور خارجه، کشور، فرهنگ و ارشاد اسلامی، علوم، تحقیقات و فناوری (مؤسسه جغرافیایی - دانشگاه تهران)، جهاد سازندگی، دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و پست و تلگراف و تلفن و مرکز آمار ایران به منظور پیگیری اهداف زیر تشکیل می گردد:

- ۱ - جمع آوری اطلاعات مربوط به نامهای جغرافیایی سرزمینی.
- ۲ - ثبت صحیح و مستند نامهای جغرافیایی و جلوگیری از تشابه در نامهای جغرافیایی.
- ۳ - تدوین دستورالعملها و روشهای علمی ثبت صحیح نامهای جغرافیایی.
- ۴ - یکسان نمودن و همسان سازی نامهای جغرافیایی در اسناد مکتوب و نقشه ها.
- ۵ - ارتباط با دولتهای عضو شورای اقتصادی - اجتماعی سازمان ملل و بهره گیری از تجارب آنها در این زمینه.
- ۶ - رفع مشکلات بین المللی ناشی از متفاوت بودن نامهای جغرافیایی در ترجمه از زبان به زبان دیگر.

حسن حبیبی
معاون اول رئیس جمهور

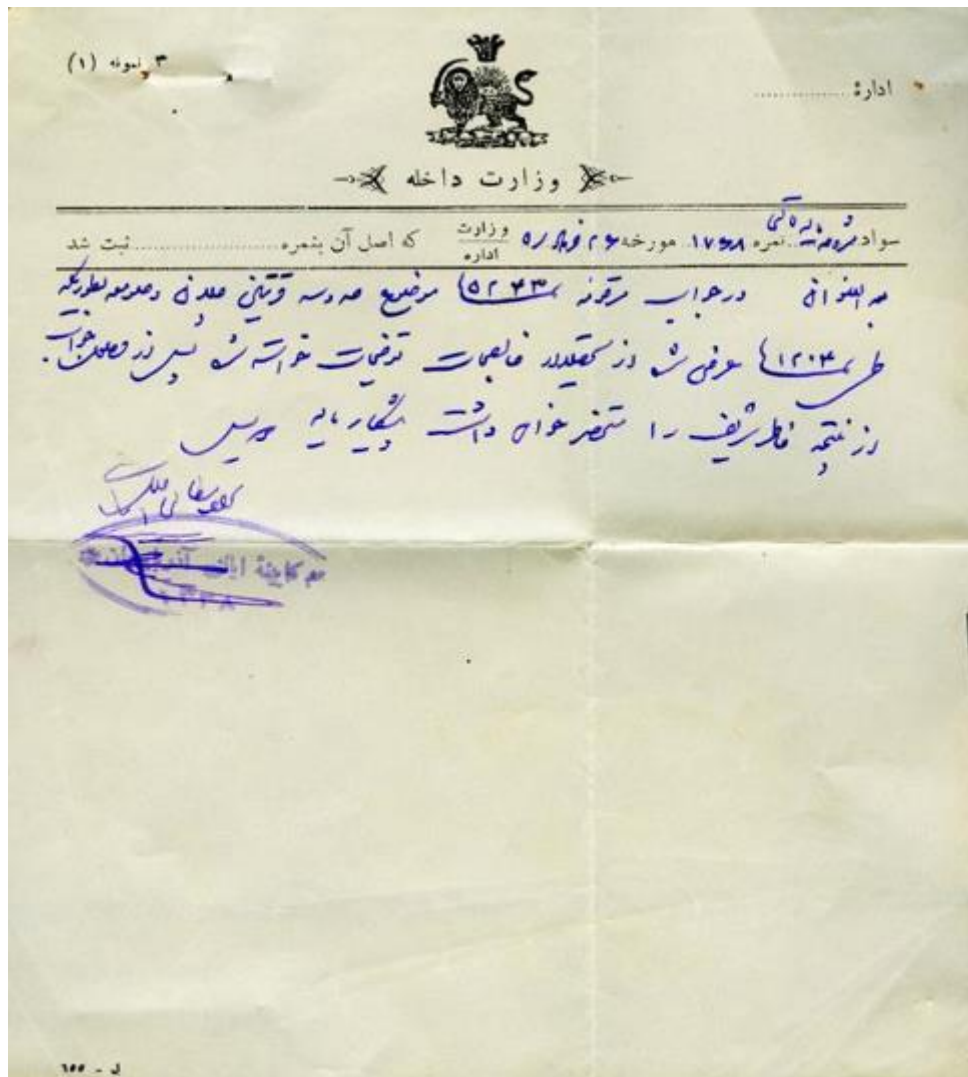
رونوشت:

- معاونت محترم امور اجتماعی - معاونت محترم امور فرهنگی - آموزشی و پژوهشی - معاونت محترم امور زیربنایی - معاونت محترم امور تولیدی - سازمان نقشه برداری - مرکز آمار ایران - دفتر امور پست و مخابرات - دفتر امور بازرگانی ارسال می گردد.

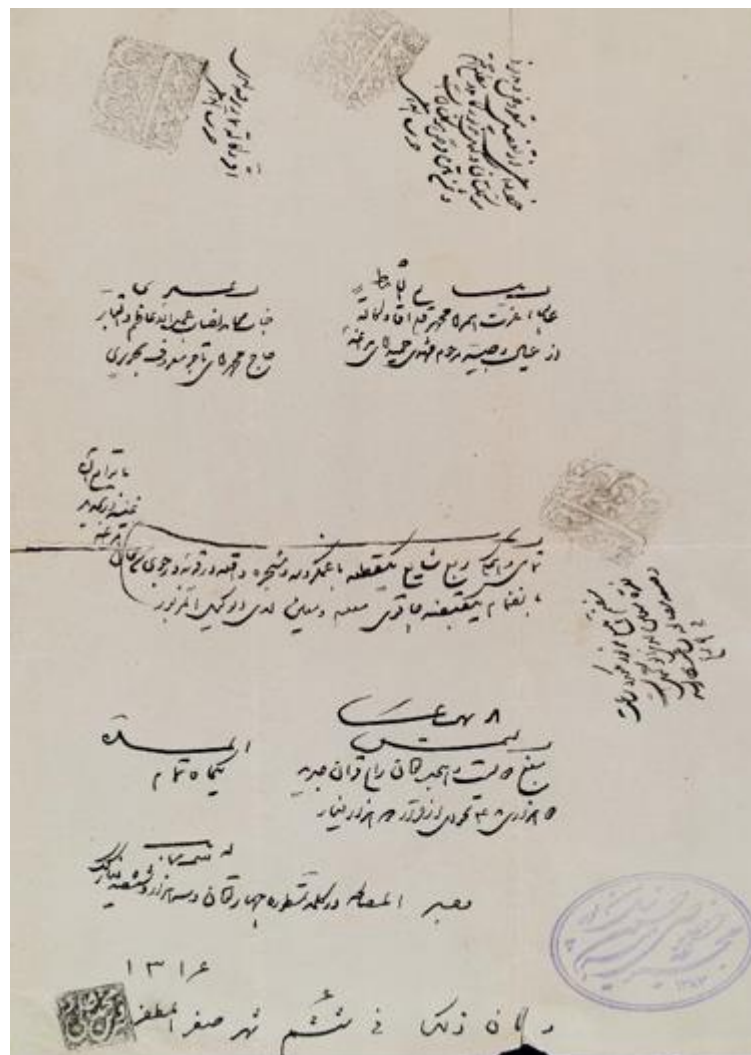


دیه کیش خضوع خان رجب

قریه کشاورز، از آلبوم علی خان والی



سند تاریخی مربوط به روستاهای چلان و صومعه



سند تاریخی مربوط به روستای ورجوی



سنگ‌چین ساختمان روستای پورمه بولاغ (پهرآباد سابق)

من أنشأها بيلقان بن أرمني بن لتطي بن يونان وقد عدها قوم من أعمال آران، قال أحمد بن يحيى بن جابر: سار سلمان بن ربيعة في أيام عثمان بن عفان إلى آران ففتح البيلقان صلحاً على دماثهم، وأموالهم، وحيطان مدينتهم، واشترط عليهم أداء الجزية والخراج. (معجم البلدان ج ١ / ص ٦٣٣).

المراغة: بالفتح، بلدة عظيمة مشهورة أعظم وأشهر بلاد أذربيجان، قالوا: كانت المراغة تدعى أفراز هروذ فعسكر مروان بن محمد بن الحكم وهو والي أرمينية وأذربيجان منصرفه من غزو موقان وجيلان بالقرب منها، وكان فيها سرجين كثير فكانت دوابه ودواب أصحابه تتمرغ فيها، فجعلوا يقولون: ابنوا قرية المراغة، وهذه هي قرية المراغة، فحذف الناس القرية وقالوا: المراغة. (معجم البلدان ج ٥ / ص ١٠٩).

برذعة: وقد رواه أبو سعد بالدال المهملة، بلد في أقصى أذربيجان، قال حمزة: برذعة معرّب بَرْدَه دار، ومعناه بالفارسية موضع السبي، وذلك أن بعض ملوك فارس سبي سبياً من =

صفحات از کتاب یقوی

منابع

محفوظ است...

